



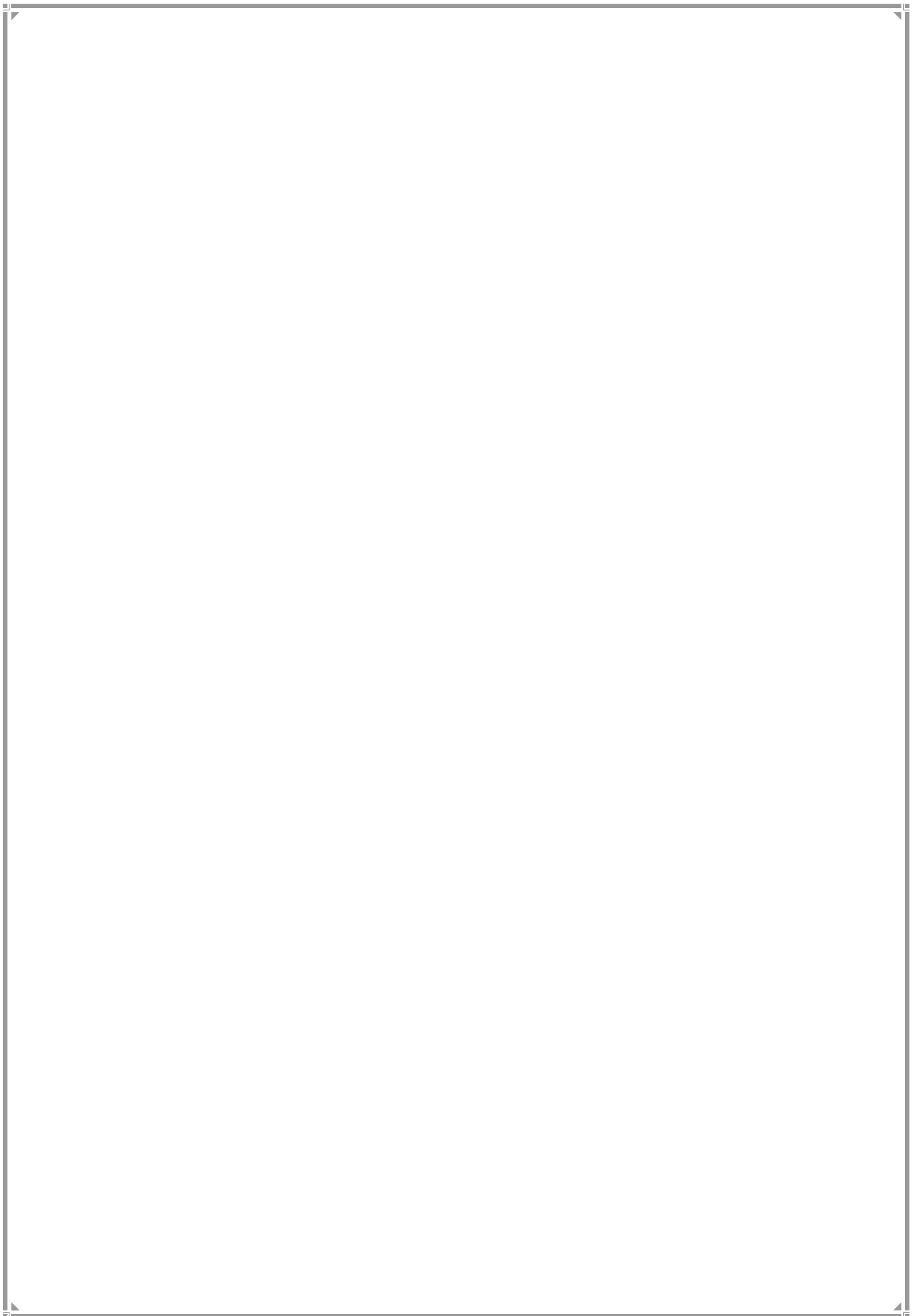
نشریه انجمن نجات

تیر ماه - ۹۵

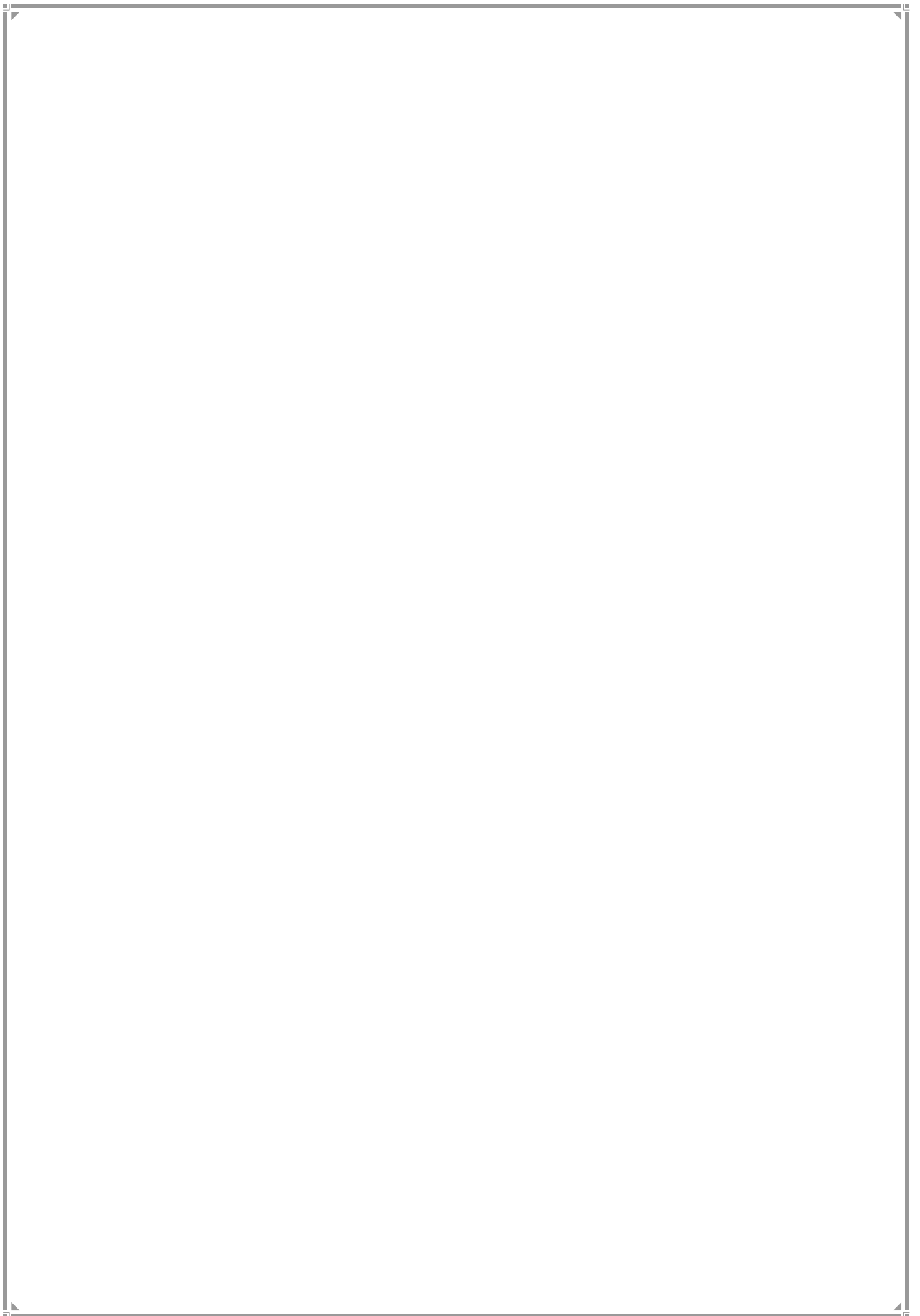
شماره ۶۹



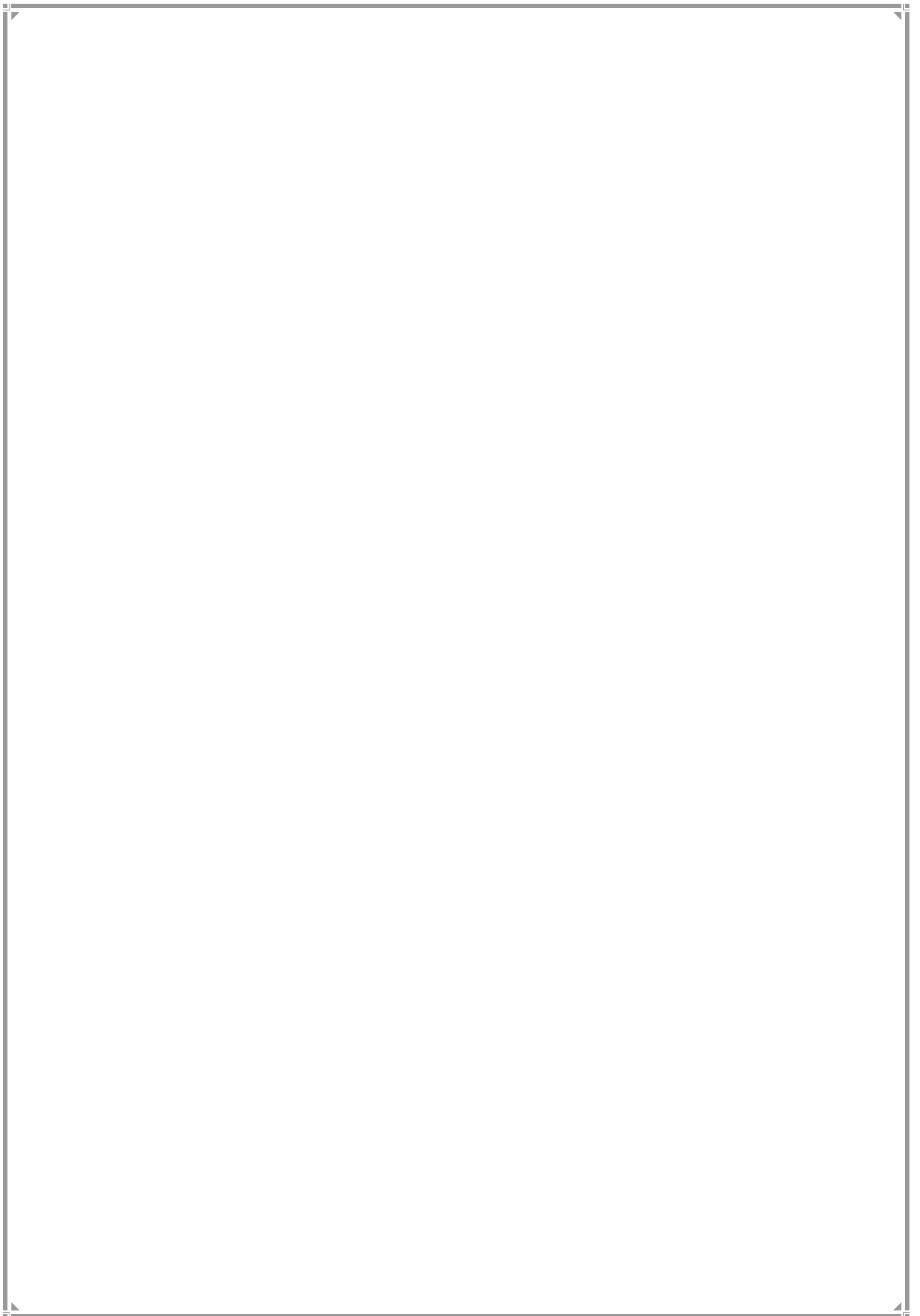
در حسرت آزادی



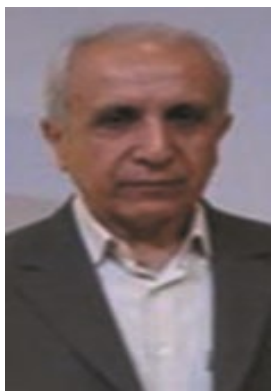
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



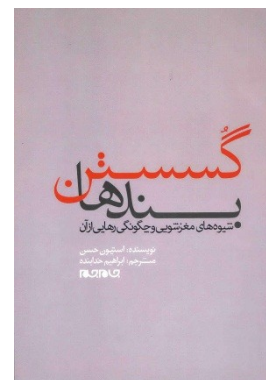
-
- ۷ - فرازهایی از کتاب گسستن بندها
- ۱۵ - مادر ستیزی در فرقه رجوی
- ۱۸ - سالگرد شهادت شریف واقفی
- ۲۱ - بزرگداشت شهید شریف واقفی در دانشگاه صنعتی شریف
- ۲۳ - فرقه رجوی و قلب واقعیت در خصوص خانواده ها
- ۲۵ - شرکت مسؤل سابق بخش روابط بین المللی فرقه رجوی در فستیوال بین المللی فیلم فجر
- ۲۹ - شکست توطئه حقوقی فرقه رجوی علیه آقای علیشاهی
- ۳۲ - برخورد وحشیانه فرقه رجوی با خانواده ها
- ۳۵ - سی خرداد و خودزنی مسعود
- ۳۸ - فرازی از کتاب سراب آزادی
- ۴۱ - روش های مقابله با فرقه ها
- ۴۳ - هفت تیر، دست نفاق، کشتن سروها



فرازهایی از کتاب گسستن بندها



(نوشته استیون حسن - ترجمه ابراهیم خدابنده)



محمدی - خرداد ۱۳۹۵ - انجمن نجات مرکز تهران

استیون حسن، روانشناس و متخصص برجسته امور فرقه های مخرب کنترل ذهن که خود سال ها عضو فرقه مونی ها بوده است، کتب بسیاری در زمینه کمک به خانواده ها در خصوص نجات عزیزانشان از اسارت ذهنی و عینی فرقه ها نگاشته که یکی از آن ها "گسستن بندها" نام دارد. این کتاب به همت مهندس ابراهیم خدابنده ترجمه و توسط انتشارات جام جم به چاپ رسیده است.

استیون حسن همچون بسیاری از دانشمندان و کارشناسان معتقد است که خلاصی از دست فرقه ها بدون دریافت کمک از بیرون تقریباً غیرممکن است و این خانواده ها و همچنین جدانشدگان فرقه ها هستند که باید به یاری قربانیان بشتابند و اسباب نجات آنان را فراهم نمایند.

در زیر فرازهایی از این کتاب که مهمتر تشخیص داده شده آورده می شود. خواندن این کتاب را به همه خانواده ها، نجات یافتگان و کسانی که در این زمینه فعالیت می کنند توصیه می نمایم.

× × × × × × ×

قسمت اول:

فرقه های مخرب دارای شکل هرمی هستند که یک رهبر کاریزماتیک در راس هرم قرار گرفته و اعضای فرقه به ترتیب زیر آن جا می گیرند. بعد از رهبر فرقه یک لایه کوچک از مشاوران قرار دارند که در اصل امور فرقه را اداره می کنند. در زیر این لایه گروه بزرگتری است که به شکلی نقش پایین تر از رهبر فرقه را ایفا می کنند. در ذیل این ها اعضای عادی قرار دارند.

وقتی، فردی که سابقه مشکوکی دارد گروهی را تشکیل داده و آن را رهبری می کند، به طوری که قدرت کاملاً در خود او متمرکز است، می توان فرض کرد که یک فرقه مخرب در حال شکل گیری است. در واقع باید به نحوه رفتار و عملکرد گروه توجه کرد، نه به اعتقاداتی که بیان می کند. هر چه ادعاها، اعتقادات و وعده های داده شده افراطی تر باشند امکان نقض حقوق اعضا بالاتر است. خطرناک ترین گروه ها آنهایی هستند که فوراً به میل رهبر فرقه، دکترین (سیاست، قواعد و مقررات) خود را عوض می کنند. گروه های مخرب حقایق را وارونه جلوه می دهند و از فریب استفاده می کنند. گروه های مشروع نیازی به تغییر دکترین خود ندارند که بخواهند به فریب مردم بپردازند.

در پروسه عضو گیری، فرقه های مخرب از فریب استفاده می کنند که شامل دروغ به اصطلاح مصلحتی به علاوه پنهان یا مخدوش نگاه داشتن برخی اطلاعات حیاتی است. در حقیقت هیچ توافقی بر مبنای اطلاعات درست وجود ندارد. فرقه های مخرب با استفاده از فریب و تکنیک های کنترل ذهن برای تسلط بر اراده آزاد فرد، اعضای فرقه را به رهبر فرقه وابسته می سازند و با غوطه ور کردن فرد در یک محیط به شدت کنترل شده و تحت فشار بسیار بالای روانی، کنترل رفتار، افکار، عواطف و دسترسی به اطلاعات را در اعضای خود به طور کامل به دست می گیرند و در یک کلام ذهن افراد را در اختیار دارند. در نهایت هویت فرد به طور سیستماتیک مانیپوله می شود و تغییر می یابد به نحوی که دیگر قادر به انتخاب و تصمیم گیری مستقل نیست و در تمامی شوون زندگی خود و هر گونه قضاوت و تصمیمش به طور کامل وابسته می شود اما متأسفانه عضو فرقه تصور می کند که این افکار و تصمیمات خود اوست که عمل می نماید. سیستم فرقه این توهم را در ضمیر قربانی به نحوی می کارد که وی کاملاً مطمئن است با اراده آزاد خود به تمامی تصمیمات فرقه و رهبر آن گردن می نهد.

× × × × × × ×

قسمت دوم:

خلق هویت فرقه ای

فرقه ها به طور مستمر عناصری را که هویت فردی را شکل می دهند، مانیپوله می کنند که شامل اعتقادات، ارزش ها و روابط مهم شخصی می شود. دستگاه کنترل ذهن یک فرقه، فرد را از هویت ذاتی خودش دور می کند و هویت جدید فرقه ای وابسته به گروه را به جای آن می نشاند. از نظر بهداشت روان؛ فرقه کنترل ذهن، عناصر روانی یک فرد را به شخصیت دیگری دور از شخصیت قبلی تبدیل می کند. رفتار فرد می تواند نشان دهد که شخص مربوطه دچار نارسایی شخصیتی وابسته شده است.

عام ترین متد برای شکل دادن هویت فرقه ای، جفت کردن عضو جدید با یک عضو قدیمی است. عضو جدید می بایست در تمامی امور با عضو قدیمی چنان رابطه ای برقرار کند که حتی نحوه صحبت کردن و آهنگ صدای رهبر فرقه را هم عینا تقلید کند. هویت فرقه ای ضرورتا شبیه سازی شده رهبر فرقه است. این تکنیک مدل سازی اهداف متعددی را دنبال می کند. مسوول تشکیلاتی را وادار می کند بهترین رفتار را داشته باشد. همچنین تمایل عضو جدید را برای رسیدن به یک سطح مطلوب تحریک می کند تا بتواند روزی مدلی برای اعضای جدید دیگر شود. کنترل ذهن، تمامی افراد را در تمامی زمان ها به میزان برابر تحت تاثیر قرار نمی دهد. افرادی که در یک فرقه گرفتار هستند، ممکن است سطوح کاملا متفاوتی از کنترل ذهن را تجربه کنند. برخی اعضا ممکن است، از ظاهرشان ربات بودنشان نمایان باشد و چشمان خیره و بی روحی داشته باشند. در بیشتر افراد، هویت فرقه ای کاملا جا می افتد و با استعدادها و مهارت های خویشتن اولیه در هماهنگی قرار می گیرد. با طرح برخی سوالات، افکار و میزان اراده آزاد فرد مربوطه مورد ارزیابی قرار می گیرد که به چه میزان تحت تاثیر کنترل ذهن قرار دارد.

کنترل ذهن هرگز صد درصد صورت نمی گیرد زیرا نمی توان خویشتن فرد را کاملا از بین برد.

فردی که تحت کنترل ذهن قرار گرفته، بالاخره از گروه خارج می شود. این امر دیر و زود دارد، اما سوخت و سوز ندارد.

۱. عشق واقعی، قوی تر از عشق قراردادی است.

۲. افراد ذاتا می خواهند آزاد باشند و واقعیت را بدانند.

۳. هر چیزی در زندگی می تواند به عنوان یک تجربه آموزنده مورد استفاده قرار گیرد.

۴. رفتار فرقه ای قابل پیش بینی است.

۵. فرقه ها به آنچه وعده می دهند، عمل نمی کنند.

۶. تغییر و رشد اجتناب ناپذیر است.

چون کنترل ذهن مطلق نیست و نمی تواند خویشتن باطنی یا روان فرد را کاملا پاک کند، این امکان همیشه وجود دارد که افراد بتوانند از فرقه فرار کنند و آزاد شوند.

× × × × × × ×

قسمت سوم:

فرقه ها و فوبیا

فرقه ها به طور سیستماتیک فوبیاهای مختلفی را در اذهان اعضای خود به وجود می آورند. القای فوبیا یک تکنیک ساده ولی قدرتمند است که توسط فرقه ها برای ایجاد وابستگی و اطاعت در اعضا مورد استفاده قرار می گیرد. افرادی بوده اند که دیگر اعتقادی به رهبر فرقه و دکترین آن نداشتند، اما نمی توانستند از گروه جدا شوند. آنان به لحاظ روانی، با استفاده از القای ترس، قفل شده بودند که این ترس اغلب ناخودآگاهانه عمل می کرد. برای یاری به یک عضو فرقه و بازیابی آزادی ذهنش، باید به او کمک کنیم تا بر فوبیاهایش غلبه کند. گام اول در درمان آنها، تمیز دادن ترس عادی و طبیعی با فوبیای فرقه ای است.

فوبیا چیست؟

ترس به خودی خود چیز بدی نیست. برعکس، یکی از مهم ترین حواس انسانی است. ترس موجب بقا می شود و ما را از تهدیدات و خطرات دور نگاه می دارد و بدن را برای جنگیدن یا فرار آماده می سازد. تفاوت عمده ترس و فوبیا این است که ترس بر مبنای یک خطر یا تهدید واقعی به وجود می آید، در حالی که مبنای فوبیا افکار غیر منطقی یا غیر واقعی است. افرادی که دارای فوبیای قوی آسانسور هستند هرگز نمی توانند سوار آسانسور شوند، حتی در ساختمان های مدرن که ضریب ایمنی آسانسورها بسیار بالاست و مجهز به تلفن، ترمز اضطراری و سرویس های مداوم هستند، آنان نمی توانند بین وضعیت ایمن و خطرناک تمیز قائل شوند.

انواع مختلفی از فوبیا وجود دارد. ولی ساختار همه آن ها یکی است. فوبیا یک ترس مستمر و غیر منطقی در قبال یک شی یا وضعیت است. تمامی فوبیاها با وسیله یا عاملی کلید می خورند و سپس یک مدار بسته از تصاویر، افکار و احساسات ترسناک شروع می شوند. این کلید می تواند هر گونه تحریک کننده داخلی یا خارجی مانند یک فکر، یک تصویر، یک کلمه، یک بوی خاص، یک مزه، یک احساس، یا یک رفتار باشد. این تحریک کننده، فوبیا را در فرد به وجود می آورد که تصاویر منفی اغلب ناخودآگاه حاصل آن است و فرد را درگیر می کند.

فوبیاها دید منطقی، کنترل احساس و هوشیاری، اعتماد به نفس و قدرت قضاوت فرد را مختل می کنند و تحت الشعاع قرار می دهند. فوبیاهای غیرفرقه ای مانند ترس از سخنرانی در جمع، ترس از بلندی، ترس از اماکن تاریک، ترس از غرق شدن، ترس از مارگزیدگی و از این قبیل است.

فوبیاهای فرقه ای

رهبران فرقه ها شدیداً احساسات را تحریک می کنند و قادرند آن ها را در پیروان خود در دست گیرند. به طوری که می توانند به راحتی اضطراب و ترس را فعال کنند. این ترس ها بخشی از تمامی سیستم اعتقادی است و به بخشی از هویت فرقه ای تبدیل می شود، تاثیرات آن ها بسیار شدیدتر از هر فوبیای معمولی (مانند ترس از مار) است. هویت فرقه ای، میزبان فوبیاهایی است که فرد را در بند نگاه می دارد.

یکی از عام ترین فوبیاهای ترس از شبکه های ضد فرقه ای است. به اعضای فرقه های بزرگ گفته شده است، کسانی که طرح های بازبرنامه ریزی و مشاوره خروج را اجرا می کنند آنان را خواهند دزدید و شکنجه خواهند کرد. رهبران فرقه ادعا می کنند این افراد والدین را مغزشویی می کنند و به خدمت می گیرند. این داستان ها نه تنها اعضا را می ترساند و نسبت به خانواده هایشان بی اعتماد می کند، بلکه اعضا را به این باور می رساند که آنچه به آن اعتقاد دارند، یک شبکه گسترده و سازمان یافته مقابله با جنایتکاران است. میلیون ها نفر که در فرقه های مختلف گرفتارند این مزخرفات را می پذیرند.

برای قد علم کردن در مقابل یک فرقه شناخته شده، باید از اعضای سابق نسبت به فوبیاهای مشخصی که برای کنترل ذهن اعضای فرقه مورد استفاده قرار می گیرد، مطلع شد.

ترس عضو فرقه می تواند شامل هر چیزی باشد که تهدیدی برای هویت فرقه ای محسوب می شود.

- هر فکر، احساس یا نظری انتقادی نسبت به رهبر، دکترین، یا سازمان

- اعضای سابق یا منتقدان گروه

- تردید نسبت به کار سازمان یا افکاری در خصوص ترک گروه

وقتی این فوبیاهای جا افتادند، عضو فرقه دارای یک شخصیت وابسته می شود و نسبت به فرار از گروه احساس ناتوانی و ناامیدی می کند. رهبران فرقه ها می خواهند اعضایشان مملو از این ترس و تردیدها باشند. آنان می خواهند اعتماد به نفس اعضا را به حداقل برسانند و اعضا را به گونه ای مانیپوله کنند که برای تشویق و ارتقا سخت تر کار کنند.

× × × × × × ×

قسمت چهارم:

نجات عضو فرقه

در یک گروه کنترل ذهن، هرگز دلیل مشروعی برای ترک گروه وجود ندارد.

رسانه ها می توانند نقش مهمی در استراتژی نجات ایفا کنند.

اعضای فرقه ها آموخته اند که باور داشته باشند، جهان خارج از فرقه مملو از دشمنی، نفرت و خطر است.

فرقه ها اغلب در حرف یک چیز می گویند و در عمل کار دیگری می کنند.

حتی بعد از آن که اعضای فرقه از گروه جدا می شوند، لازم است کار زیادی روی آنها انجام شود. آن ها ممکن است کاملاً خارج از گروه مربوطه باشند، ولی هنوز تحت نفوذ آثار باقی مانده از کنترل ذهن - که بر آنان اعمال شده است - قرار گیرند. اگر آنان به کامپیوتر دسترسی داشته باشند، ممکن است از طریق اینترنت با سایر اعضای فرقه ارتباط برقرار کنند. اغلب این افراد نیاز به مشاوره و کمک دارند تا با آثار کنترل ذهن مقابله و با سایر مقولات روانی و اجتماعی برخورد کنند. می توانند برای درمان متداوم اقدام کنند. اگر نه، می توانند با یک مشاور حرفه ای محلی که به امور مربوط به فرقه ها آشنایی داشته باشد، مراجعه کنند.

برخی اوقات، کمک کردن به عضو فرقه برای اینکه مستقل فکر کند، تنها به این برمی گردد که بتوانیم او را به مدت لازم از گروه دور نگاه داریم تا هویت ذاتی قدری نفس بکشد.

در بعضی فرقه ها به اعضا گفته می شود که خانواده شان علیه آنها هستند و تلاش می کنند، آنان را تحت کنترل خود در آورند.

برخی خانواده ها وب سایت هایی درست می کنند. زمانی که سایت مربوطه حاوی تصاویر و عکس های خانوادگی دوستان و آشنایان است، تاثیر به سزایی دارد و پیام مثبتی ارائه می کند. مثلاً می شود عنوان کرد که: «ما عاشق تو هستیم. دلمان برایت خیلی تنگ شده است. لطفاً به ما تلفن بزن یا نامه بنویس یا ایمیل بفرست. ما فقط می خواهیم بدانیم که سالم هستی.» خانواده ها باید مراقب باشند تا صرفاً به گروه حمله نکنند و قدری نرم تر برخورد و رویکرد خود را تعدیل کنند تا تاثیر بهتری بگیرند.

فرقه های مخرب به اعضای خود می آموزند تا اطلاعات بیرونی را مسدود و احساسات خود را سرکوب کنند. فردی که از یک فرقه خارج می شود، نیاز به ارتباط مجدد با دنیا و خودش دارد. باید به او یادآور شد که دانش توانایی است

(توانا بود هر که دانا بود) و این که احساسمان چیزهای مهمی در خصوص واقعیات به ما می گوید. باید او را تشویق کرد تا معلومات خود را در خصوص آنچه اتفاق افتاده بالا ببرد و مطالعه و مباحثه نماید و با احساس خود رابطه برقرار کند.

حملات افسردگی، کابوس، هراس

اعضای سابق فرقه ها از انواع مختلف دشواری ها در نتیجه مانیپولاسیون شدید ذهنی در داخل فرقه رنج می برند. اغلب اعضای فرقه ها در طول اولین ماه های زندگی بعد از فرقه احساس افسردگی می کنند. برخی تجربه های فرقه ای را این طور توصیف می کنند که «سر تا پا در عشق غرق می گردی و بعد متوجه می شوی که معشوق یک فرد دورو بوده که صرفاً از تو سوء استفاده کرده است». برخی دیگر عضویت خود در فرقه را مانند تجاوز به روح و روانشان می دانند. آنان همچنان از فویبایهای مختلف رنج می برند و خویشتن خود را «درهم شکسته» احساس می کنند لذا نیاز به مشاوره مناسب دارند.

کابوس یک علامت مشترک ترس دراعضای سابق فرقه هاست. در موارد متعددی، افراد حملات هراس و هیجان را تجربه می کنند و در برخی یک نوع نارسایی افسردگی بعد از تروما به وجود می آید. علائم روانی مانند سردرد، آلرژی و آسم می توانند مشکلات را بیشتر کنند. اعضای سابقی که دچار حملات هراس، به هم خوردن وضعیت خواب و خوراک یا کابوس های مرتب شبانه می شوند باید هر چه زودتر مشاوره روانی بگیرند.

اعضای سابق احساس می کنند که خوار شده اند، مورد سوء استفاده قرار گرفته اند و به لحاظ روانی شکست خورده اند و درد آنان می تواند آنقدر شدید باشد که تمامی دریچه های امید و آرزو را برای آینده ای بهتر به روی آنان ببندد. افراد خانواده باید به او کمک کنند تا چشم اندازی متوازن و امید بخش به دست آورد. خانواده ها عموماً می خواهند، فرد فوراً بر مشکلاتش غلبه کند. این موضوعی نیست که بشود در آن به سرعت نتیجه گرفت. هر کس باید با سرعت مناسب خودش حرکت کند. آنان لازم است، اعتماد به نفس کسب کنند و مطمئن شوند که می توانند تصمیمات خوبی بگیرند و از تجربه های خود و دیگران بیاموزند.

اعضایی که مدت طولانی در فرقه ها بودند، اغلب اختلالات روانی بروز می دهند، مانند نداشتن تمرکز و فراموشی و غیره.

مشکل مشترک دیگر، بی اعتمادی است. اعضای سابق فرقه ها برخی اوقات احساس می کنند که دیگر نمی توانند به کسی اعتماد کنند زیرا نگران اند که یک ریسک عاطفی دیگر را پذیرا باشند. آنان لازم است، بفهمند که به این علت

در برابر اغواهای فرقه ای آسیب پذیر بودند که درک و برداشتی از مقوله کنترل ذهن نداشتند و لذا فریب خوردند. حالا آنان دانش بهتری دارند.

اعضای سابق به شدت احساس شرم و گناه می کنند. لازم است مطمئن باشند که پشیمان شدن از شرکت در اعمال مخرب فرقه ای، از قبیل فریب، اعمال غیر اخلاقی یا غیر قانونی، دزدی، کلاهبرداری و تن فروشی کاملاً عادی است. آنان همچنین باید بدانند، کاملاً عادی است که دلشان برای برخی وجوه زندگی فرقه ای، از دوستانی که هنوز در داخل فرقه هستند گرفته تا داشتن این احساس که در جایگاه خاصی قرار داشته اند، تنگ شود.

برخی فرقه ها به اعضای خود القا می کنند که کسانی که از گروه جدا می شوند، دشمن هستند و باید اذیت و آزار ببینند، در حالی که چنین تهدید و ارعابی باید جدی تلقی شود، موارد اقدام واقعی به خشونت کم بوده است. ترس از کسب وجهه منفی معمولاً گروه را از اقدام به تلافی باز می دارد. رهبران فرقه ها اغلب تلاش فراوانی می کنند تا تصویر مثبتی از گروه خود خلق کنند.

سردرگمی هویتی شدیدی که با عضویت در یک فرقه به وجود می آید، می تواند سالیان سال همراه یک عضو جدا شده باشد و به بازگشت ذهنی فرد به زمان عضویتش در فرقه منجر شود که اصطلاحاً به آن شناوری یا شناور شدن می گویند. دفعتاً هویت فرقه ای می تواند با یک نشانه یا علامت، مانند یک تصویر، یک صدا، یا یک بوی خاص که در زمان مانیپولاسیون فرد در ذهن و ضمیر وی کاشته شده بوده، تحریک شود. شناوری خصوصاً برای کسانی که درک درستی از کنترل ذهن ندارند، می تواند خطرناک باشد. افرادی که بدون دریافت مشاوره یک فرقه را ترک می کنند اغلب سردرگم هستند و از همه چیز می ترسند و به صورتی غیر منطقی احساس گناه و ترس نسبت به ترک گروه می کنند.

یکی از تفکرات فرقه ای، تفکرات سیاه و سفید، همه چیز یا هیچ چیز می باشد. برای اعضای سابق زمان می برد تا درک کنند که در جهان رنگ خاکستری هم هست و فراتر از آن طیفی از رنگ ها وجود دارند.

اعضای سابق لازم است بدانند که نباید از چیزی در خصوص خود دفاع کنند. به آنان اغلب باید یادآوری شود که افرادی مستعد و باهوش هستند و میلیون ها نفر دیگر هم وجود دارند که تجربه های مشابهی داشته اند. آنان باید درک کنند که وقتی به گروه پیوستند، در آن زمان آنها را به این باور رسانده بودند که این کار بهترین انتخاب است.

کنترل ذهن فرقه ای به یک نوع قدرت امپریالیستی جدید تبدیل شده که مردم را، نه تنها برای منابع فیزیکی و طبیعی کشورهایشان، بلکه برای کنترل اذهانشان، مسخ می کند. در هزاره جدید، ضروری است که همه برای حفاظت از با ارزش ترین سرمایه انسانی - ذهن و ضمیر ما- در کوششی همگانی وارد عمل شوند.

مادر ستیزی در فرقه رجوی

محمدی - سال ۱۳۹۵ انجمن نجات مرکز تهران

یکی از پدیده های شگفت انگیز خلقت، «مادر» است. بی تردید، مادر یکی از بی نظیرترین مخلوقات خداوندی است و در میان عشق های شناخته شده بشری نیز «مهر مادری» قوی ترین مهر و محبت انسانی است.

تمامی مذاهب و مکاتب بر حق، والا و مقدس بودن مهر مادری و حق مادر بر فرزند و بالعکس را مورد تأیید قرار داده و آنرا گرمی داشته اند. در این میان البته فرقه های مخرب همچون فرقه رجوی درست بر عکس تمامی تفکرات معقول انسانی "مهر مادری" را خصیصه ای ضد انقلابی و مانع رشد و پیشرفت توصیف کرده و آنرا نکوهش می کنند.

در فرقه رجوی نهاد خانواده که "مادر" ستون اصلی آن است لانه فساد و عنصر شرارت معرفی می گردد و نه تنها حقوق مادران نادیده گرفته می شود بلکه تقبیح نیز می گردد. در این فرقه در سالیان گذشته بعد از اعلام طلاق های اجباری،



فرزندان را از اغوش مادران عضو فرقه جدا کردند و آنان را مجبور به ترک جگر گوشه هایشان نمودند.

مسعود رجوی برای اعضای فرقه اش، فراموش کردن عشق به همسر، فرزندان و والدین را لازمه مبارزه اعلام نمود و آنان را تنها به ابراز عشق نسبت به رهبری وادار نمود.

جریانی که برخلاف فطرت بشری حرکت می کند چگونه می تواند موجب سعادت فرد و جامعه باشد؟ مادری که محکوم به حذف عشق مادری از وجود خود شود، چگونه موجودی خواهد شد؟ آیا این مادر در مسیر خود به تکامل رسیده است؟ آیا این مادر می تواند برای ساختن جامعه آرمانی مبارزه کند؟

فرقه رجوی با ممنوع کردن ازدواج برای اعضا و اعلام طلاق های اجباری و جدا کردن فرزندان از والدین عملاً علیه فطرت های انسانی قیام کرده تا آنان را در دستگاه فرقه ای خود به روبات هائی که تنها دستورات را اجرا می کنند مبدل نماید. فرقه رجوی که مدام دم از حقوق بشر و حقوق زنان می زند اولیه ترین و طبیعی ترین حق انسانی اعضای خود را نادیده می گیرد.

جالب است که فرقه تروریستی مجاهدین خلق به مناسبت روز مادر شعارهای رنگین و دروغین سر می دهد اما این فرقه سالهاست مادران اعضا را از دیدن فرزندان خود محروم نموده و با خباثت، آنان را در تلویزیون وادار می کند تا به والدین خود ناسزا بگویند و خانواده را دشمن بنامند.

مادران و خانواده هایی که برای ملاقات فرزندانشان به عراق رفته اند بارها مورد ضرب و شتم و اصابت سنگ و همچنین مورد تهدید، توهین و تهمت اعضای این فرقه قرار گرفته اند. مسعود رجوی طی سال ها مغزشویی افراد در بند خود، آنان را به گونه ای تحت کنترل ذهن در آورده که بتوانند مادر و پدر خود را دشمنان اصلی بدانند.

این فرقه که ادعای مبارزه و تلاش برای آزادی و نجات ایران را دارد، در عمل بزرگترین ظلم ها را به مادران روا داشته است. آیا فرقه ای که در سایت سراسر دروغ و فریبش دم از "صدای قلب بزرگ مادران" می زند، صدای قلب مادران دردمند و رنج کشیده را در پشت دروازه اردوگاه لیبرتی نشنیده است؟

آیا این فرقه صدای قلب خانم رابعه شاهرخی یا مادر رضوان هنگامی که خبر خودکشی فرزندش را به او می داد نشنید؟ چگونه با مادری که سه فرزند خود و تمام زندگیش را در راه آرمانهای دروغین فرقه فدا کرده بود، اینگونه بی رحمانه برخورد نمود؟ از قتل فرزندش داود احمدی که به دروغ خودکشی عنوان نمود و از جفا نسبت به این مادر داغدار شرم نکرد.

مسئولین فرقه وقتی خبر خودسوزی ندا حسنی را به مادرش دادند به او چه گفتند؟ آیا گفتند که دخترش را وادار کردند به خاطر دستگیری مریم رجوی در فرانسه به جرم کلاهبرداری و پولشویی که حتی دست به یک اعتصاب غذای معمولی هم در زندان پاریس نزد خودش را زنده بسوزاند؟

منظور مریم رجوی از گرامیداشت مادر چیست؟ مادر در قاموس فرقه رجوی فقط یک موجود فرضی است که سالی یکبار بهانه شعارهای پوچ می گردد. مسعود و مریم رجوی که ادعای نقض حقوق بشر در ایران را دارند، پاسخگوی ستمی که بر زنان عضو این فرقه و همچنین ظلمی که بر مادران اعضای دربند نموده خواهند بود؟

اعضای انجمن نجات به مناسبت روز جهانی مادر از تمام نهادهای قضایی، بین المللی و بشر دوستانه دنیا می خواهد تا به جفای این فرقه در حق مادرانی که در سال های گذشته عضو این فرقه بوده اند و مجبور به جدایی از فرزندانشان

شده اند، رسیدگی نمایند. همچنین در احقاق حق مادران اعضا که خواهان ملاقات با فرزندان در بندشان می باشند، گام بردارند و موجبات شادی و آرامش مادران را فراهم آورند.



سالگرد شهادت شریف واقفی



میرزایی - سال ۱۳۹۵ انجمن نجات مرکز تهران

۱۶ اردیبهشت سالگرد شهادت سید مجید شریف واقفی است. او در مهر ماه ۱۳۲۷ در یک خانواده مذهبی در تهران به دنیا آمد. در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۵۴ در یک حذف خونین درونی در سازمان به خاطر مبارزه با نفاق و پایداری بر اصول، به شهادت رسید و نامش بر دانشگاه صنعتی شریف نهاده شد.

شریف واقفی در سال ۱۳۴۲ در قیام مردمی قم شرکت نمود. وی پس از ورود به دانشگاه همراه با دوستان خود انجمن اسلامی آن دانشگاه را بنیان نهاد. سپس برای مبارزه علیه شاه وارد سازمان مجاهدین خلق به رهبری محمد حنیف نژاد گردید و به یکی از مسئولین بالای سازمان بدل گشت.

به دنبال ضربه سال ۱۳۵۰ و دستگیری و اعدام تمامی بنیانگذاران و کادرهای رهبری کننده سازمان، فرصت طلبانی همچون تقی شهرام، بهرام آرام و دیگران در مواضع بالای سازمان قرار گرفتند.

آنان بر اساس تفکر فرقه ای "رسیدن به هدف به هر قیمت" که البته هدف چیزی به غیر از رسیدن به قدرت نبود در ایدئولوژی و استراتژی سازمان تجدید نظر نمودند.

در آن سالیان رقابت بالائی بین مجاهدین خلق و چریک های فدائی خلق بر سر مبارزه مسلحانه با شاه بوجود آمده بود و هر یک تلاش داشتند بر دیگری پیشی گیرند تا در مسابقه کسب قدرت عقب نمانند. رهبری سازمان مجاهدین خلق که پیش افتادن چریک های فدائی خلق را شاهد بود مشکل را در ایدئولوژی سازمان دید.

در آن سالیان مارکسیسم وجهه و جلوه ویژه ای خصوصاً در میان جوانان در سراسر دنیا داشت. رئیس جمهور وقت آمریکا مقرر بود که بیش از نیمی از جهان کمونیست هستند. عمده حرکت های انقلابی در سراسر دنیا، خصوصاً در مبارزه با آمریکا و برای احقاق حقوق مردم، انگیزه های خود را از ایدئولوژی مارکسیسم می گرفتند.

رهبران سازمان مجاهدین خلق که بر اساس منافع مقطعی تصمیم می گرفتند و بصیرت کافی و دید استراتژیک برای برنامه ریزی جنبش نداشتند به این نتیجه رسیدند که با تغییر ایدئولوژی شرایط جذب بهتری خواهند یافت و امکانات بیشتری به دست خواهند آورد.

از آنجا که در سازمان، تشکیلات مقدم بر ایدئولوژی بود و افراد می بایست به هر صورت تبعیت محض از رهبران می داشتند، بسیاری از اعضا به این تغییر ایدئولوژی تن داده و آنرا به مثابه یک دستور تشکیلاتی پذیرفتند. اما افرادی که از ابتدا با انگیزه های اسلامی وارد سازمان شده بودند به انقلاب به اصطلاح ایدئولوژیک که توسط تقی شهرام مطرح شده بود، تن ندادند.

مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف از این دسته بودند که مورد سوء قصد سازمان و شامل حذف خونین درون گروهی به دستور شخص تقی شهرام قرار گرفتند. شریف واقفی را کشتند و جسدش را سوزاندند و صمدیه لباف را مجروح نمودند که به دلیل جراحاتش دستگیر و سپس اعدام گردید.

لیلا زمردیان همسر سازمانی شریف واقفی به مرکزیت سازمان خبر داد که مجید قصد تأسیس شاخه اسلامی مجاهدین خلق را دارد و در حال عضوگیری از اعضای است که هنوز به اسلام وفادارند. به دنبال این موضوع قراری بین وحید افراخته با مجید در ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ در سه راه بوذرجمهری نو (۱۵ خرداد شرقی) گذاشته شد.

هنگامی که وی بر سر قرار حاضر گردید، توسط وحید افراخته و محسن سیدخاموشی کشته شد و سپس برای جلوگیری از تشخیص هویت مقتول، جسدش توسط حسین سیاه کلاه و محسن سیدخاموشی سوزانده و در محل دفن زباله ها در خارج از تهران انداخته شد. اما بعد از دستگیری وحید افراخته و محسن سیدخاموشی، جسد توسط ساواک شاه کشف و شناسایی گردید.

پس از انقلاب اسلامی ایران، تقی شهرام که دستور کشتن مجید و مرتضی را داده بود دستگیر، محاکمه و اعدام گردید. دانشگاه آریامهر به دانشگاه صنعتی شریف تغییر نام داده شد و یکی از خیابان‌های اصلی شهرهای اصفهان، سمنان و نطنز نیز به نام وی نام‌گذاری گردید.

شهادت مجید شریف واقفی پرده از مناسباتی برداشت که بعدها به نفاق شناخته شد. تقی شهرام سازمان مجاهدین خلق را به یک فرقه تبدیل کرد که رهبر به جای خدا نشست و حتی اعتقادات پیروانش را هم مشخص می‌کند و به آن‌ها دیکته می‌نماید. شریف واقفی در برابر این تفکر به غایت انحرافی، مخرب و ضد مردمی ایستاد و جان خود را در این راه فدا کرد.

بعد از انقلاب، مسعود رجوی که تنها بازمانده از دستگیری کادرهای مرکزی در سال ۵۰ بود و به یمن همکاری خود و برادرش کاظم با ساواک، اعدام نگردید رهبری سازمان را به همان شیوه تقی شهرام به دست گرفت و البته ده سال بعد از آن انقلاب ایدئولوژیک دوم را در پاریس اعلام نمود و سازمان را از یک تشکیلات ضد آمریکائی و ضد صهیونی به عمده دست چندم اتحاد صهیونی - وهابی بدل نمود. مسعود رجوی راه‌های نرفته تقی شهرام را کامل کرد و مراحل فرقه شدن سازمان مجاهدین خلق را تکمیل نمود به صورتی که در حال حاضر در این سازمان افراد به روبات‌هایی بدل گشته‌اند که بدون فکر صرفاً دستورات را اجرا می‌کنند.

حذف‌های خونین درونی در داخل سازمان رجوی هم ادامه یافت و ده‌ها و بلکه صدها نفر از مخالفین مسعود رجوی در عراق به طرق مختلف از سر راه برداشته شدند. از جمله از علی زرکش می‌توان یاد کرد که زمانی نفر دوم سازمان بود اما بعداً با سیاست‌های رجوی و خصوصاً انقلاب ایدئولوژیک وی مخالف کرد و در نتیجه از میان برداشته شد. راننده او بعدها از عراق گریخت و از سازمان جدا شد و به ایران آمد و اعتراف نمود که به دستور شخص مسعود رجوی در حین مأموریت او را به قتل رساند.

شهادت مجید شریف واقفی در افشای ماهیت فرقه‌ای و مخرب فرقه مجاهدین خلق با هر رنگ و لعابی که باشد نقش تعیین‌کننده داشت. یادش گرامی و روحش شاد.

بزرگداشت شهید شریف واقفی در دانشگاه صنعتی شریف

ابراهیم خدابنده - سال ۱۳۹۵

مراسم بزرگداشت شهید مجید شریف واقفی، روز دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ماه با نمایش فیلم «سیانور» ساخته بهروز شعبی، در دانشگاه صنعتی شریف برگزار شد.



این مراسم به مناسبت سالگرد شهادت سید مجید شریف واقفی، که در روز ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۵۴ توسط عوامل سازمان مجاهدین خلق به رهبری تقی شهرام به قتل رسید، و به منظور بزرگداشت این شهید، با حضور خانواده وی در روز دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۹۵ در دانشگاه صنعتی شریف، که درست ۵۰ سال پیش تأسیس و بعدها به نام این شهید نامگذاری شد، برگزار گردید.

در این مراسم فیلم سینمایی «سیانور» دومین ساخته بهروز شعبی که با محوریت زندگی مجید شریف واقفی، شهید راه پایداری در برابر نفاق، ساخته شده است در سالن جابر بن حیان دانشکده شیمی دانشگاه شریف به نمایش درآمد.

در این مراسم علاوه بر خواهر و برادرزاده شهید شریف واقفی، سید محمود رضوی تهیه کننده، بهروز شعبی کارگردان و بازیگر نقش شریف واقفی، و بابک حمیدیان بازیگر نقش شهید مرتضی صمدیه لباف، و همچنین تعدادی از مدیران، مسئولین، اساتید، فارغ التحصیلان، و دانشجویان دانشگاه شریف حضور داشتند و از خانواده شهید شریف واقفی تجلیل به عمل آمد و لوح سپاس تقدیمشان گردید.

در پایان این مراسم مهندس ابراهیم خدابنده، از مسئولین سابق بخش روابط بین الملل سازمان مجاهدین خلق به بیان مختصری از تاریخچه این سازمان و تحولات آن که موضوع فیلم «سیانور» بود پرداخت. وی در سخنان خود به مسعود رجوی، رهبر فعلی مجاهدین خلق که انقلاب ایدئولوژیک دوم را درست ۱۰ سال پس از انقلاب ایدئولوژیک اول تقی شهرام به راه انداخت، اشاره نمود و او را در حال حاضر ادامه دهنده راه نفاق که امثال شهید شریف واقفی به مقابله با آن برخاسته و در این راه جان دادند، معرفی کرد.



خدابنده همچنین به حذف های خونین درونی که به کرات در سازمان تحت رهبری مسعود رجوی اتفاق افتاده، از جمله حذف فیزیکی علی زرکش جانشین رجوی، پرداخت.

او همچنین مشابهت های بسیاری بین خصوصیات و عملکرد تقی شهرام و مسعود رجوی از منظر یک رهبر فرقه ای و اصل قرار دادن تشکیلات بر اعتقادات برشمرد. بیانات خدابنده مورد تشویق فوق العاده حاضرین و دانشجویان قرار گرفت.

فرقه رجوی و قلب واقعیت در خصوص خانواده ها



محمدی- سال ۱۳۹۵ انجمن نجات مرکز تهران

یکی از سایت های فرقه رجوی، حضور خانواده ها در کشور عراق و پشت درب اردوگاه لیبرتی را عمدا قلب کرده و "اعزام ماموران وزارت اطلاعات تحت عنوان خانواده به لیبرتی" عنوان نموده است.

جعل واقعیت از ویژگی های فرقه ها به ویژه فرقه رجوی است به گونه ای که فریادهای مادران و پدرانی که فرزندان خود را صدا زده و ملاقات با آنان را طلب می کنند را عمدا نشنیده گرفته و از آن توهمی از حضور ماموران وزارت اطلاعات می سازد و ارائه می دهد.

حضور خانواده های اعضای این فرقه در عراق برای ملاقات با فرزندانشان و تلاش در جهت کسب اطلاع از وضعیت آنان سالهاست که در اخبار و رسانه های جهان انعکاس یافته است. خانواده ها با مراجع بین المللی مکاتبات بسیاری نموده اند و در این نامه ها صرفا درخواست ملاقات با عزیزانشان و کسب اطلاع از حال و روز آنان را مطرح کرده اند.

عکس ها و فیلم هایی که از حضور خانواده ها در عراق گرفته شده و در جهان انعکاس یافته، همچنین مصاحبه هایی که با خانواده ها انجام شده، ماهیت این فرقه را برای جهانیان بیشتر برملا نموده است. اینک رجوی در سایت های خود با قلب واقعیت ها تلاش دارد رسوایی بوجود آمده را سرپوش بگذارد و آن را حضور ماموران اطلاعات جلوه دهد.

ملاقات هایی که خانواده ها و جدا شده ها با نمایندگان ملل متحد و صلیب سرخ در تهران داشته اند، جایی برای نمود این جعلیات و خزعبلات نگذاشته است. بیان این گونه اکاذیب از وحشت این فرقه حکایت می کند، هراس فرقه رجوی از تلاش خانواده ها و جدا شده ها به حدی است که اینگونه سرش را به در و دیوار می کوبد و در مقابل این موج اخبار و اطلاع رسانی ها خود را به جهالت می زند. این یاوه گویی ها فقط خوراک افراد مغزشویی شده این فرقه می باشد و تنها برای ارائه به آنان مناسب است.

اگر بر فرض محال ارگانی توانسته باشد خانواده های اعضای یک سازمان را جذب نموده و علیه آنان به کار گیرد این در درجه اول ضعف و ناتوانی سازمان مربوطه را می رساند چون هرگز پدر و مادر بدخواه فرزندان خود نیستند و هرگز به هر دلیلی علیه سازمان متبوعشان اقدام نمی کنند مگر اینکه راه آنان را ناحق بدانند. واقعیت اینست که حرکت خانواده ها خودجوش بوده و ربطی به دعوای سیاسی ندارد و صرفاً یک خواست حقوق بشری و حق مسلم هر انسانی است که خواهان دیدار و کسب اطلاع از وضعیت عزیزانش می باشد.

تاثیر حضور خانواده ها و فریادهای آنان در پشت درهای اردوگاه لیبرتی را تاکنون مشاهده کرده ایم. در این مدت شاهد فرار تعداد زیادی از اعضا بوده ایم و امید است که در سال جاری تلاش خانواده ها، حضورشان در عراق و پیگیری های بین المللی همچنان به رهایی اسیران ذهنی و عینی این فرقه انجامد و غم فراق از کاشانه ی این خانواده ها رخت بریندد.



شرکت مسئول سابق بخش روابط بین المللی فرقه رجوی در فستیوال بین المللی فیلم فجر

انجمن نجات مرکز تهران - سال - ۱۳۹۵

"سی و چهارمین جشنواره جهانی فیلم فجر و نوزدهمین بازار بین المللی فیلم ایران ۲۰۱۶" از تاریخ چهارشنبه ۱ اردیبهشت تا دوشنبه ۶ اردیبهشت ۱۳۹۵ هر روز از ساعت ۱۰ صبح تا ۱۰ شب در تهران و در پردیس سینمایی چهارسو برگزار گردید.

در این جشنواره فیلم های متعددی از ۵ قاره جهان، ساخته فیلم سازان صاحب نام و صاحب سبک، همراه با تعدادی از فیلم های برگزیده ایرانی به نمایش درآمد. هم چنین صدها تن از افراد خارجی مشهور در صنعت فیلم سازی از دبیران فستیوال های بین المللی و رؤسای شرکت های تولید فیلم و مدیران فرهنگی گرفته تا تهیه کنندگان و کارگردانان و سناریست ها در این جشنواره شرکت و حضور فعال داشتند.

ابراهیم خدابنده، از مسئولین سابق بخش روابط بین المللی فرقه رجوی (مجاهدین خلق) که به مدت ۲۳ سال (۱۳۵۹ تا ۱۳۸۲) به صورت تمام وقت در این فرقه عهده دار مسئولیت ها و مأموریت های متعددی در کشورهای اروپایی بوده است، در تمامی روزهای این جشنواره شرکت نمود و به تشریح و توضیح در



خصوص دو فیلم شرکت داده شده به نام های "سیانور" به کارگردانی بهروز شعیبی و "امکان مینا" به کارگردانی کمال تبریزی برای شرکت کنندگان خارجی پرداخت که موجب گردید این فیلم ها با استقبال آنان روبرو گردد.

آقای خدابنده ضمن اشاره به تجارب سالیان خود در خصوص مناسبات غیر انسانی درونی در فرقه رجوی، شرکت کنندگان را در دیدارهای حضوری به تماشای این دو فیلم تشویق نمود.

شرکت کنندگان وقتی با یک شاهد عینی از درون این فرقه مواجه می شدند که خود مؤید داستان های بیان شده در فیلم های مربوطه است، برای تماشای فیلم ها بیشتر ترغیب می گردیدند. شرح حال خداینده از درون فرقه تروریستی رجوی برای شرکت کنندگان فوق العاده جالب توجه بود، خصوصاً این که این روزها کشورهای غربی و منطقه با معضل مشابهی روبرو هستند.



آقای خداینده ضمن اشاره به تجارب سالیان خود در خصوص مناسبات غیر انسانی درونی در فرقه رجوی، شرکت کنندگان را در دیدارهای حضوری به تماشای این دو فیلم تشویق نمود. شرکت کنندگان وقتی با یک شاهد عینی از درون این فرقه مواجه می شدند که خود مؤید داستان های بیان شده در فیلم های مربوطه است، برای تماشای فیلم ها بیشتر ترغیب می گردیدند.

شرح حال خداینده از درون فرقه تروریستی رجوی برای شرکت کنندگان فوق العاده جالب توجه بود، خصوصاً این که این روزها کشورهای غربی و منطقه با معضل مشابهی روبرو هستند.

داستان فیلم "سیانور" به قبل از انقلاب اسلامی برمی گردد. روایت این فیلم در خصوص مجاهدین خلق در زمان انقلاب ایدئولوژیک درونی اول در این سازمان یعنی در زمان رهبری تقی شاهرام است.

داستان این فیلم با ترور دو افسر آمریکایی در تهران آغاز شده و نهایتاً به تسویه خونین درونی و سوء قصد نسبت به جان مجید شریف واقفی و مرتضی صمدیه لباف که حاضر نبودند دستور تشکیلات در خصوص تغییر ایدئولوژی از اسلام به مارکسیسم را بپذیرند ختم می شود. این فیلم در قالب یک درام عشقی، مناسبات تشکیلاتی و درونی مجاهدین خلق و نگرش آنها نسبت به زندگی، عشق، همسر، مادر و فرزند را به خوبی نشان می دهد.

داستان فیلم "امکان مینا" به بعد از انقلاب و دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران برمی گردد. این فیلم نیز در قالب یک درام عشقی، مناسبات تشکیلاتی مجاهدین خلق در آن دوران و در جریان موشک باران شهرها توسط صدام حسین و خیانت ها و جنایت هایی که سازمان تحت رهبری مسعود رجوی به انجام رساند را به خوبی به نمایش می گذارد. در این فیلم هم نحوه نگرش فرقه رجوی به موضوع خود و همسر و فرزند به خوبی و با دقت به تصویر کشیده می شود.

عوامل و تولید کنندگان فیلمهای مستند و داستانی از آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا، اسپانیا، سوئد، استرالیا و بسیاری کشورهای دیگر در خلال جشنواره به تماشای این دو فیلم نشستند و در پایان نظرات مثبتی در خصوص تولید این فیلم ها ارائه نمودند. آنان این دو فیلم را بسیار خوش ساخت، حرفه ای، تأثیر گذار، با مضمونی کاملاً جدید و البته بسیار ضروری و مهم برای نسل جوان می دانستند. حقا باید گفت که در خصوص مخاطب خارجی این فیلم ها خوب عمل کردند.

نظرات در خصوص این دو فیلم جالب توجه بود:

یک آقای آمریکایی مدیر مؤسسه فیلم برداری می گفت که برخی در آمریکا و در غرب که البته منافعی دارند تلاش می کنند تا سابقه تروریستی مجاهدین خلق و ماهیت خشونت طلب این سازمان را نادیده بگیرند. وی اعتقاد داشت که این سازمان یک فرقه تروریست بوده و هم چنان هست.

یک آقای کارگردان فرانسوی دو فیلم نمایش داده شده را بی نقص و حرفه ای توصیف کرد و گفت که بازی بازیگران در نقش هایشان کاملاً باورپذیر بود. او گفت که فیلم ها به خوبی احساس لازم را به بیننده می دهند و موفق عمل کرده اند.

یک خانم فیلم ساز آلمانی که اتفاقاً با نام "مرضیه" خواننده آشنایی داشت می گفت که مجاهدین خلق در غرب چهره واقعی خود را به نمایش نگذاشته اند و لازم است ماهیت آنان که در پوشش کنسرت ها و میتینگ ها و در پس زرق و برق های تبلیغاتی پنهان شده به همگان نشان داده شود.

یک خانم مدیر از رادیو تلویزیون اسلاواکی نمایش فیلم را برای مخاطبان غربی ضروری دانست و گفت که فیلم های زیادی در خصوص گروه های تروریستی ساخته شده اما کافی نبوده و خصوصاً در خصوص این گروه و ماهیت فرقه ای آن کم کاری شده است.

یک آقای مدیر یک شرکت فیلم برداری از کشور نروژ می گفت که مریم رجوی تلاش دارد چهره واقعی سازمان را بیوشاند و به فریب افکار عمومی بپردازد. او سفر مریم رجوی به نروژ را به یاد داشت که تلاش می کرد چهره ای جدا از آنچه که هست به نمایش بگذارد.



یک آقای تهیه کننده از کشور ژاپن می گفت که کشور آنها نیز تجربه خونین و غمباری از عمل یک فرقه تروریستی مخوف داشته است که البته هنوز بعد از گذشت چند دهه از واقعه تروریستی متروی توکیو، زخم های روانی آن بر پیکر ملت التیام نیافته است.

یک خانم استرالیایی سناریست می گفت که این دو فیلم در کمال زیبایی اطلاع رسانی خوبی داشت. او می گفت مشکل فرقه های تروریستی در حال حاضر معضل جدی برای دنیای غرب است که ایران تجارب خوبی در این زمینه دارد.

شکست توطئه حقوقی فرقه رجوی علیه آقای علیشاهی



محمدی - ۱ خرداد ۱۳۹۵ انجمن نجات مرکز

در فصل نهم از بخش دوم کتاب "فرقه ها در میان ما" نوشته خانم دکتر مارگارت تالر سینگر (ترجمه مهندس ابراهیم خدابنده - صفحه ۲۶۰) با عنوان "فرقه ها چگونه عمل می کنند؟" به موضوع جالبی در خصوص رفتار فرقه های مخرب کنترل ذهن در قبال منتقدان و مخالفان اشاره شده است.

داستان آقای بهزاد علیشاهی و مشکلات حقوقی که فرقه رجوی برای ایشان - به عنوان یک منتقد و مخالف سیاست های فرقه ای مسعود رجوی و افشاگر نقض فاحش حقوق بشر در قبال اعضای این فرقه و خانواده هایشان - بوجود آورده یکی از مصادیق عینی این فصل از کتاب دکتر سینگر می باشد.

مطالعه کامل این فصل برای درک درست از تهدیدات و رفتارهای فرقه ای در قبال منتقدان و مخالفان قویا توصیه می گردد. خانم سینگر که یکی از معروفترین و برجسته ترین پژوهشگران مطالعات فرقه ایست در ابتدای این فصل از کتاب خود آورده است: "... تاکتیک دیگر ترساندن منتقدان (محقق، روزنامه نگار، یا شهروند معمولی) به وسیله تهدید، ارعاب، شکایت قانونی، و سایر اقدامات تهاجمی است."

در مطلبی با عنوان "ارعاب و اذیت منتقدان" در صفحه ۲۷۲ آمده است: "از استادان دانشگاه و دانشجویان گرفته تا خبرنگاران، گزارشگران، نویسندگان، و همه آنهایی که در خصوص فرقه ها مطالعه می کنند، پیوسته به وجه ناراحت کننده ای در جهان فرقه ها بر می خورند. در طول زمان آشکار شده است که وقتی محققان نسبت به عملکردها یا وجوه مختلف فرقه های بخصوصی نظر انتقادی دارند، برخی از این گروه ها سعی در سرکوب چنین یافته ها و عقایدی کرده، منتقدان خود را با ارعاب، هم به صورت نامحسوس و هم به شکل آشکار، به شیوه های مختلف ساکت می نمایند."

در مطلب دیگری با عنوان "تهدید کردن شاکیان حقوقی" در صفحه ۲۸۵ عنوان شده است: "شکایات حقوقی مقولات پرخرجی هستند، ولی برخی فرقه ها کارکنان حقوقی داخلی بسیار پیشرفته ای دارند که شامل تعداد زیادی کمک وکیل برای کمک به وکلای داخلی است. بنابراین، اقدام قانونی برای فرقه ها خیلی پر خرج نیست، در حالی که کسانی که باید از خودشان دفاع کنند، به سادگی می توانند در جنگ علیه تاکتیک های حقوقی آنان ورشکست شوند."

همچین در مطلبی با عنوان "آزار و اذیت فوق العاده" در صفحه ۲۹۰ مطرح شده است: "کسانی که به فرقه ها انتقاد کرده، یا با آنان مخالفت می ورزند، با حرکات ایذائی فزاینده، روبرو می گردند. به آنها از طرف افرادی که خود را گزارشگر معرفی می کنند که خواهان اطلاعاتی در خصوص فعالیت های محلی ضد فرقه ای هستند، تلفن زده می شود. همسایگان، خویشان و کارفرمایان نیز از جانب اشخاصی با هویت ساختگی در خصوص موضوعات مختلف مورد تماس تلفنی یا مراجعه قرار می گیرند که نهایتا فرد فعال ضد فرقه را به انواع جرائم متهم می نمایند."

در پایان این فصل از کتاب خانم سینگر در صفحه ۲۹۴ آمده است: "مثال های هول انگیز بسیاری از کوشش های سخت و گسترده فرقه ها برای ساکت و مرعوب کردن منتقدان وجود دارد. نه تنها محققان، روزنامه نگاران، نویسندگان، و شهروندان عادی تحت ارعاب، هجوم و شکایت حقوقی، قرار گرفته اند، بلکه فرقه ها اقدام به ترساندن کارشناسان در خارج از دادگاه و حمله و هجوم به متخصصانی که به نفع اعضای سابق فرقه ها شهادت داده اند نیز نموده اند."

نمونه های بسیاری از توطئه های حقوقی فرقه مجاهدین خلق، و صرف انرژی بالا و هزینه های هنگفت در این رابطه، برای جدادشدگانی که لب به سخن باز کرده و مناسبات درونی فرقه رجوی را افشا کرده اند وجود دارد که نمونه آقای بهزاد علیشاهی و مشکلاتی که فرقه رجوی برای ایشان به وجود آورده یک مصداق بارز این گونه رفتار فرقه ایست.

بهزاد علیشاهی، زمانی که رژیم صدام حسین سقوط کرد و شرایط عراق کاملا دگرگون شد، توانست از پادگان اشرف فرار کرده و خود را به اردوگاه آمریکائی T1PF برساند. بعد از مدتی اقامت در این اردوگاه، وی با تحمل مشقات فراوان و عبور از موانع دشوار خود را به اروپا رساند و درخواست پناهندگی از کشور هلند نمود.

اما فرقه رجوی که افشاگری های وی، خصوصا در قالب تأثیر گذار طنز، به مذاقش خوش نیامده بود در روند حقوقی وی مداخله کرد و با ارائه اطلاعات دروغ و ساختگی دستگاه امنیت هلند را فریب داد تا نتیجتا اتهاماتی متوجه وی گردید. این ترفند در خصوص بسیاری از جدادشدگان در اروپا به کار گرفته شده و مشکلات حقوقی دست و پا گیری برای منتقدین و مخالفین فراهم شده است.

آقای علیشاهی که تمامی عمر خود را به پای نیرنگ و فریب رجوی صرف کرده و دستش از مال دنیا خالی بود در برابر تمامی دستگاه دروغپرداز رجوی ایستاد و قهرمانانه از خود دفاع کرد. هدف فرقه رجوی این بود که حکم اخراج او از هلند و حتی از اروپا صادر گردد و نهایتا او به ایران بازگردانده شده و به این ترتیب ساکت شود.

یکی از سایت های فرقه رجوی در مطلبی با عنوان "دستگیری و حکم اخراج بهزاد علیشاهی از هلند" نوشت که "بهزاد علیشاهی یکی از مأموران شناخته شده وزارت اطلاعات رژیم در هلند است که در فروردین ۹۳ یعنی بیش از ۵

ماه است که توسط سازمان اطلاعات و امنیت هلند دستگیر گردیده است." فرقه رجوی در این مطلب، با خوشحالی و مسرت کامل از اینکه یک منتقد خود را از سر راه برداشته است، خبر از حکم اخراج وی از هلند داد.

اگر چه آقای علیشاهی در این نبرد نابرابر حقوقی در مقابل فرقه مخرب رجوی متحمل صدمات و زحمات بسیاری شد اما پایداری وی در این خصوص، و ایستادگی در مقابل شگردها و ترفندهای یکی از هولناک ترین و کشیف ترین فرقه های شناخته شده در عصر حاضر، فوق العاده ارزشمند و ستودنی است. او راهگشای مبارزه علیه ترفند های حقوقی فرقه رجوی که بسیاری را منکوب و ساکت نموده است، می باشد که به همگان ماهیت رجوی و عملکردهایش را به خوبی نشان داد.

پیروزی آقای بهزاد علیشاهی را، در این نبرد نفس گیر طولانی در برابر فرقه ای که با تمامی امکانات و حمایت های مالی و سیاسی و حقوقی خود به صحنه آمده بود، به شخص ایشان و خانواده شان و همچنین به تمامی جدادگان، خانواده ها، و فعالان ضد فرقه ای تبریک می گوئیم.

در حقیقت این پیروزی متعلق به تمامی قربانیان فرقه ای و خصوصا قربانیان فرقه ضدبشری رجوی است که اگر چه برای ایشان هزینه بر بود اما در نهایت این مسعود رجوی بود که روسیاه شد و تجربه مثبتی برای قربانیان باقی ماند.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که درو غش باشد

برخورد وحشیانه فرقه رجوی با خانواده ها

برای پنجمین بار خانواده های اسیران لیبرتی درمقابل زندان فرقه درعراق تجمع کردند و با التماس و آه و ناله خواهان دیدار با عزیزانشان ولو در حد چند دقیقه شدند. خانواده های عزیز؛ برای اسیران شیرینی و گل و تربت وطن را هدیه آورده بودند و به آنان تقدیم کردند اما مسئولین کمپ که تفاوتی با ربات ندارند به دستور مژگان پارسایی جانشین رجوی در کمپ لیبرتی با فحاشی و توهین هایی که برازندۀ شخص رجوی است با خانواده ها برخورد کردند. بعد از حضور خانواده ها مقابل کمپ یک خط تلفن مستقیم از اتاق مژگان به محل این در کشیده شده است و مستمرا تحولات و حرف های خانواده ها به او منتقل می شود.

مژگان پارسایی نیر با تلفن ماهواره ای مستمرا با مریم قجر در فرانسه در ارتباط است و تمام گزارش ها در مورد خانواده ها را تنظیم و به صورت گزارش نوبه ای با فاکس و ایمیل و تلفنی برای مریم قجر در قلعه اوسوراواز فرانسه ارسال می کند. البته در چنین وضعیتی تمام دستگاه فرقه رجوی در آماده باش کامل قرار می گیرد و سرکرده فراری فرقه شخص رجوی دستورات برخورد با خانواده ها را به مریم قجر داده و او به مژگان پارسایی منتقل می کند.



در این رابطه شایان ذکر است که کلیه افراد مقابل خانواده ها مسئولین فرقه در کمپ لیبرتی هستند و تعداد دو نفر از فیلم برداران نیز از سیستم تبلیغات فرقه می باشند. فرقه تاکنون در برابر تجمع خانواده ها لال شده و تا کنون هیچ

اطلاعیه ای از ترس بی آبرویی اش صادر نکرده است زیرا تهمت ها و مارک هایی که به خانواده ها می زند آن قدر او را در انتظار ایرانیان خارج از کشور و ارگانهای حقوق بشری بی آبرو کرده است که جرأت اطلاعیه دادن ندارد و از این رو تصمیم گرفته که موضوعی به این گستردگی و اهمیت را با سکوت برگزار کند.

براساس اخبار دریافتی در تمام ساعاتی که خانواده ها در جلوی زندان رجوی موسوم به لیبرتی هستند هیچ تحرکی از اسیران مشاهده نمی شود. فرقه همه برنامه های عادی کمپ حتی ورزش روزانه اسیران را هم تعطیل کرده و برای همه نشست و کلاس جهت سرگرم کردن آن ها برقرار کرده تا افراد در سالن هایی که همه ی در و پنجره های آن ها مسدود شده و افراد به شدت تحت کنترل هستند؛ متوجه حضور خانواده ها نشوند و صدای آن ها را نشوند. علاوه بر این جرأت نکرده است که مشابه قبل تعدادی از نیروها را برای فحاشی در مقابل خانواده ها قرار دهد. این نکته مبین این است که وضعیت فرقه در کمپ به شدت متزلزل است و دیگر به هیچ کس به جز مسئولین قدیمی اش که آن ها هم چند ده نفر بیشتر نیستند اعتماد ندارد و می داند که اسیران به محض این که با خانواده هایشان مواجه شوند بدون شک و تردید پرده های رجوی را دریده و به خانواده ها ملحق خواهند شد.

تشکیلات فرتوت و استراتژی به گل نشسته رجوی نفس های آخرش را می کشد و می خواهد با انواع ترفند ها این موج خانواده ها را از سر بگذراند و پیش بینی می شود که در این رابطه با توجه به خطری که رجوی از ریزش نیروها در عراق احساس می کند سرعت انتقال اسیران به آلبانی را افزایش دهد و مشخصا دنبال انتقال نیروهای به شدت مسأله دار از عراق به آلبانی است زیرا با توجه به شرایط آلبانی و دست بازتری که فرقه در آن کشور دارد کنترل نیروها برایش ساده تر است. خصوصا تحول میدانی در عراق و شکست های پی در پی برادر عقیدتی رجوی داعش تمام امید های واهی او را نقش بر آب کرده و دیگر امیدی به بازگشت حزب منحل ی بعث به عراق و فتح بغداد توسط داعش که رجوی سخت روی آن سرمایه گذاری کرده بود ندارد چرا که می بیند داعش و بعضی ها شهرهای عراق را یکی پس از دیگری در مقابل نیروهای عراقی خالی کرده و می گریزند که نمونه آن بازپس گیری اخیر شهر فلوجه توسط نیروهای عراقی است.

رجوی در صدد بود تا تعیین تکلیف وضعیت سیاسی عراق به هر نحوی که شده با زد و بند و رشوه های کلان اسیران را در عراق نگهدارد اما شدت گرفتن نبرد بر ضد داعش و تغییرات سیاسی در عراق رجوی را واداشت چمدانش را بسته و مترصد آن شود که تا وضعیت بدتر نشده اسیران را از عراق به آلبانی انتقال دهد.

البته رجوی بی آینده تر از آن شده است که در آلبانی هم بخواهد از این نمذ کلاهی برای خودش بدوزد چرا که باد تحولات و آگاه شدن اسیران و باز شدن چشمشان به دنیای آزاد ولو در حد آلبانی بدون شک موجب خواهد شد که باز هم بسیاری از آنان صفوف فرقه را ترک و دنبال زندگی شان بروند.

اما این بی حرمتی به خانواده ها و مدارا کردن خانواده ها با تشکیلات رجوی و مسئولین او در زندان لیبرتی طولانی نخواهد بود و خانواده ها طبعا در برابر این بی عدالتی ها ساکت نخواهند نشست و همین طور که ارکان رجوی را در لیبرتی به لرزه درآوردند در آلبانی یا هر کجای دنیا هم که باشد پی فرزندان خود را خواهند گرفت و تا رهایی آنان از داغ و درفش و زنجیر رجوی ساکت نخواهند نشست.

بی سبب نبود که خانواده ها امروز پرده های رجوی را از هم دریدند و چشم در چشم مسئولین فرقه در مقابل کمپ لیبرتی فریاد در گلو خفه شده شان را سر دادند که ای انسانهای خالی از مغز چرا و به چه دلیل و طبق چه قانونی ما را از دیدار با عزیزانمان منع می کنید. این چه زندانی است که زندانبانان آن هیچ رحم و مروتی ندارند و پایبند هیچ قانونی نیستند.

لذا ما جدانشدگان حمایت قاطع خود را از خانواده های عزیزمان که رنج سفر به عراق ناامن را متحمل شدند اعلام می کنیم و برایشان آرزوی سلامتی و موفقیت روزافزون داریم و امیدوارم که رجوی برای یک بار هم که شده به این فریادها و ناله های مادران داغ دیده پاسخ دهد و اجازه دهد که خانواده ها با عزیزانشان دیدار کنند. زیرا با غل و زنجیر و با تهدید و ارعاب نمی توان نیروها را نگهداشت، گذشته این را نشان داده است. سازمانی که روزی ادعای هزاران رزمنده تا دندان مسلح را داشت اکنون با تعدادی انسان های پیر و فرتوت و با کلکسیون از بیماری های صعب العلاج لاف در غربت می زند و لاجرم با ایجاد سیاهی لشکر از لهستان و رومانی و با اتباع عرب و افغان می خواهد صورتش را با سیلی سرخ نگهدارد.

بی حرمتی به خانواده های داغدار و به ساحت مقدس خاک وطن تراوشات ذهن و افکار پوسیده رجوی است که در کالبد آن اسیران دمیده به طوری که آنان را به ربات تبدیل کرده و برده فکری فرقه نموده است.

در لینک مربوطه به ناله ها و حرف های این خواهر (نرگس بهشتی خواهر مصطفی و مرتضی بهشتی) در روزهای اخیر در جلوی در کمپ لیبرتی خوب گوش بدهید. آیا این عاطفه و این ناله ها و فریادهای جگرسوز را کسی به او یاد داده است؟ آیا این خواهر مزدور وزارت اطلاعات و عضو نیروی نظامی قدس است!! آنگونه که رجوی می گوید!!؟ خطاب این خواهر، که رجوی اجازه دیدارش با برادر زنده مانده اش در لیبرتی را نمی دهد در حالی که یک برادر دیگرش در اشرف قربانی سیاست های رجوی شده است، به مأموران رجوی که عکس شهید خودشان یعنی برادر او را پاره کرده اند؛ یک رویدار تاریخی در تاریخ مبارزات مردم ایران برای آزادی است.

دور نیست که شاهد آزادی اسیران باشیم و واین ننگ ابدی تا قیامت بر پیشانی رجوی باقی خواهد ماند.



سی خرداد و خودزنی مسعود رجوی

میرزایی - خرداد ۱۳۹۵ انجمن نجات مرکز تهران

رجوی بعد از اینکه به یمن انقلاب اسلامی و مبارزه مردم ایران علیه رژیم پهلوی از زندان آزاد شد، تمام سعی و تلاش خود را به کار برد تا فضای باز سیاسی بعد از سرنگونی حکومت شاه را به سمت خشونت و بسته شدن پیش ببرد. به همین دلیل از همان روز اول سقوط رژیم شاه تا می توانست از سلاح های پادگان های ارتش برداشته و مخفی نمود. تا این که در سی خرداد سال شصت به بهانه حمایت از بنی صدر، و در حالی که بخش هایی از کشور تحت اشغال قوای متجاوز خارجی بود و تمامی نیروهای نظامی و انتظامی و نهادها و ارگان ها سرگرم دفاع از خاک میهن بودند، نیروهای خود را به خیابان ها کشاند و با اعلام مبارزه مسلحانه عملاً آن ها را به قربانگاه فرستاد.

بدین ترتیب رجوی استراتژی ترور و خشونت را در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ آغاز نمود و البته خودش به پاریس گریخت. او فرارش به خارج از ایران را این طور توجیه می کرد که لازم است از بیرون مقاومت را رهبری کرده و نقش یک رهبر سیاسی در تبعید را ایفا نماید. او با وعده دروغین سرنگونی شش ماهه جمهوری اسلامی، عده ای را تحت عنوان شورای ملی مقاومت جمع نمود. بعد از آن که سال ها گذشت و خبری از سرنگونی نشد و تازه عزم کرده بود تا برای ادامه مبارزه اش به جوار دشمن متجاوز به خاک میهن برود، همه افراد اصلی این شورای ملی مقاومت نظیر حزب دموکرات کردستان و بنی صدر و دیگران به تدریج کنار کشیدند.

واقعه ۳۰ خرداد و تظاهرات و درگیری های خیابانی که توسط سازمان مجاهدین خلق برنامه ریزی شده بود، همزمان با ارائه طرح عدم کفایت سیاسی ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور وقت در مجلس شورای اسلامی بود. در همان روز این سازمان با انتشار بیانیه ای ورود به فاز مبارزه مسلحانه با جمهوری اسلامی ایران را اعلام کرد. این تظاهرات در دیگر شهرهای کشور نظیر اصفهان، ارومیه، شیراز، اراک، اهواز، بندرعباس و ... به راه افتاد. درگیری های تهران اغلب در نقاط مرکزی شهر از جمله خیابان انقلاب، میدان فردوسی، میدان منیریه، خیابان طالقانی، خیابان ولی عصر و ... روی داد.

حاکمیت نیز عکس‌العمل نشان داد، چنان که طی درگیری‌ها تنها در اطراف دانشگاه تهران حدود ۵۰ نفر کشته، ۲۰۰ نفر مجروح و ۱۰۰۰ نفر دستگیر شدند.

علی اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی، در خاطرات خود آشوب‌های روز ۳۰ خرداد را این گونه بازگو می‌کند:

"گروهک‌های مجاهدین خلق و پیکار و رنجبران و اقلیت فدایی و... تدارک وسیعی برای ایجاد آشوب و جلوگیری از کار مجلس دیده و به نحوی اعلان مبارزه مسلحانه کرده بودند. از ساعت چهار بعد از ظهر به خیابان‌ها ریختند و تخریب و قتل و غارت و آشوب را در تهران و بسیاری از شهرستان‌ها آغاز کردند. کم کم نیروهای سپاه و کمیته‌ها و حزب اللهی‌ها به مقابله برخاستند. من در مجلس بودم. صدای تیراندازی از چندین نقطه شهر به گوش می‌رسید. خبر از جراحت و شهادت عده‌ای نیز می‌رسید... نزدیک غروب آقای زواره‌ای، مسئول ستاد امنیت آمد و نوار ضبط شده از ارتباطات تلفنی مرکز فرماندهی مجاهدین خلق با رابط‌های آشوب‌خیز را آورد که برنامه وسیع تخریب و آشوب آنها را مشخص می‌کرد. اوایل شب آشوبگران شکست خوردند و متفرق شدند، بدون این که کار مهمی از پیش ببرند، به جز تخریب چند ماشین و مرگ و جرح چند نفر از طرفین."

رجوی و مجاهدین خلق ماجراجو، در تب کسب قدرت سیاسی سر از پا نمی‌شناختند. آن‌ها با تکیه بر توهم و سراب هواداران فراوان خویش که در مقایسه با سایر گروه‌های ضد انقلاب از تعداد بیشتری برخوردار بود، وارد فاز نظامی شدند. با صدور اولین اطلاعیه سیاسی - نظامی و اعلامیه برگزاری تظاهرات ۳۰ خرداد، دستور اکید صادر شد که همگی با سلاح سرد و گرم مانند تیغ موکت بری، چاقو، قمه، کاتر، پیچ گوستی و غیره حضور یابند. این‌ها سلاح‌هایی بودند که قصد داشتند به وسیله آن‌ها به قول خودشان حال حزب اللهی‌ها را حسابی جا بیاورند.

مسعود رجوی با محاسباتی که از درون نظام جمهوری اسلامی کرده بود تصور می‌کرد با قیام مسلحانه ۳۰ خرداد، تکلیف نظام هم یک سره خواهد شد، اما به محض روبرو شدن با مقاومت مردم، علت اصلی تظاهرات خونین ۳۰ خرداد را واکنشی در قبال پایان آزادی‌ها و ورود به مرحله دیکتاتوری و اختناق معرفی نمود. او وانمود کرد که قصد او فقط یک اعتراض ساده بوده است.

رجوی در سخنان سال ۵۹ خویش در ورزشگاه شهید شیرودی (امجدیه) که تحت عنوان "چه باید کرد؟" ایراد کرد؛ در شیفتگی تمام جوانان و نوجوانان هیجان زده فریاد زد و گفت: "وای به آن روزی که مشتش را با مشتش و گلوله را با گلوله پاسخ دهیم." و در همان جا گفت که ایران شبیه لبنان است یعنی آمادگی جنگ داخلی را دارد.

آنان ساعت ۴ بعد از ظهر با سلاح سرد و گرم به جان مردم افتادند. خیابان های طالقانی، ولیعصر، انقلاب، سهروردی و میدان فردوسی در حالی شاهد وحشی گری مجاهدین دروغین بود که مجاهدین راستین در بازی دراز، دارخوین، سوسنگرد و آبادان در مقابل دشمن متجاوز حماسه می آفریدند. رجوی فکر می کرد شهر خالی از سنگربان است و قبل از سقوط بنی صدر، شهر را به سقوط خواهد کشاند و مانع سقوط بنی صدر خواهد شد. آنان شهر را در آتش و



دود سیاه کردند و ۱۴ مرد و ۲ زن را شهید و صدها نفر را مجروح نمودند تا ثابت کنند که آمده اند تا به هر قیمتی بمانند و مخالفان را حذف کنند.

بر خلاف تصور مسعود رجوی، شهر از رزمنده خالی نبود، حزب الهی ها آمدند تا جمهوری اسلامی بماند. بعد مشخص شد که

مسعود رجوی در محاسباتش دچار اشتباه شده و خام خیالانه به دنبال کسب قدرت فوری بوده است.

مانور مسلحانه از ساعت ۴ بعد از ظهر شروع شد و اوایل شب شکست خورد. این روند به سمتی رفت که ۳۰ خرداد برای سازمان مجاهدین خلق به یک فاجعه و یک شکست استراتژیک تبدیل شد. خروج رجوی از ایران به فاصله کمتر از یک ماه و به دنبال آن خروج کل تشکیلات از ایران سرآغاز پایان سازمانی بود که مدعی بود نزدیک به ۴۰٪ ارتش و بیش از ۵۰٪ مردم پشتیبان او هستند.

از فردای ۳۰ خرداد عده زیادی مسئله دار شدند و با سازمان قطع رابطه کردند. اگر رجوی قدری صداقت داشت به جای آن که در مصاحبه با نشریه ایرانشهر وانمود کند که عملیات ۳۰ خرداد در مناسب ترین زمان انجام گرفته و حیات سازمان را تضمین نمود است، باید اظهار می داشت که در ۳۰ خرداد ما "خودزنی" کردیم.



مریم سنجابی

فرازی از کتاب "سراب آزادی"



محمدی - تیر ۱۳۹۵ انجمن نجات تهران

کتاب "سراب آزادی" نوشته خانم مریم سنجابی منتشر شد. خانم سنجابی از اولین روزهای انقلاب اسلامی زمانی که تنها ۱۲ سال داشت با تشویق های برادرش با سازمان مجاهدین خلق آشنا شد. چند سال بعد وی به همراه برادرش به ترکیه رفت تا از آنجا وارد فرقه رجوی در عراق گردد.

ورود خانم سنجابی در سال ۱۳۶۵ به ترکیه، آغاز زندگی وی در تشکیلات مجاهدین خلق بود که ۲۵ سال او را از خانواده و حتی برادرش جدا کرد. او سرانجام پس از نشیب و فرازهای بسیار و تحمل شکنجه های روحی و جسمی فراوان، در بهمن ۱۳۸۹ موفق شد از حصارهای آهنین فرقه رجوی بگریزد و به سوی مادر چشم انتظار خود بازگردد.

او تجارب و دانسته های خود که حاصل ۲۵ سال زندگی در فرقه تروریستی رجوی است را در کتابی با عنوان "سراب آزادی" به رشته تحریر درآورده است. هدف وی از نگارش این کتاب افشای ماهیت فرقه ای مجاهدین خلق و آگاه ساختن جوانان این مرز و بوم می باشد. خواندن این کتاب را به همه والدین و جوانان توصیه می کنم. در زیر فرازی از این کتاب ارزشمند که حاوی مطالب تکان دهنده ای از مناسبات درونی فرقه رجوی است آورده می شود:

"سبک زندگی پادگانی با رویکرد فرقه گرایی"

در ساختار کاری مجاهدین خلق فضا به گونه ای بود که سازمان دهی کار برای افراد فقط توسط مسئولین بالا مشخص می شد و نیروها اجازه انتخاب امور مورد علاقه خود بر اساس تخصص های فردی شان را نداشتند.

افراد مرتبا از نقطه ای به نقطه دیگر چه در عراق و چه در خارج جابجا می شدند. مسئولیت هایشان به صورت دوره ای تغییر می کرد. ما هیچ گاه برای مدت طولانی در یک کار ثابت نمی توانستیم باشیم و اگر هم اعتراضی می کردیم یا اصرار بر ماندن در کاری بود به جلسات انتقادی کشیده می شدیم. در این میان به طور محدودی یکسری نفرات که

تخصص های خاصی داشته و جابجایی آن ها سیستم مربوطه را دچار مشکل می کرد به اجبار در کارهای تخصصی خویش باقی می ماندند.

از دیگر قوانین تشکیلات، ممنوع بودن رابطه دوستی و خودمانی شدن با همکاران بود، همچنین در هر قسمت انتقاد و به زیر علامت سوال بردن سیستم کار و مسئول نیز ممنوع بود و هر کس اعتراض و انتقادی داشت با تنزل رده و سطح کار مواجه می شد.

کارهای محوله به یک نفر اساسا دو سه برابر حجم یک مسئولیت معمولی بود. افراد از صبح تا شب هم که تلاش می کردند نمی توانستند از عهده کارشان برآیند به همین دلیل اکثر افراد دارای کمبود خواب بوده و در جلسات خوابشان می برد و این هم بهانه ای دیگر برای مورد انتقاد قرار گرفتن می شد.

به دلیل تعداد کم نفرات و برنامه ریزی های پر حجم کار، غالبا سطح انتظارات از نفرات غیر معمول و غلوآمیز بود و به همین دلیل در طول سال های مستمر با فشار آوردن روی افراد در فرهنگ سازمان به ما گفته می شد که بایستی هر کدام از شما به اندازه ده نفر کار کنید و هر کس این توان را نداشته باشد انقلاب نکرده و در او سستی است و طی این بحث ها با فشارهای روزافزون روبرو بودیم.

در سازمان هدف اصلی پیشبرد برنامه های مشخص شده و حجم زیاد کار اجرایی، آسایش و سلامتی افراد را همواره در معرض خطر قرار می داد. بسیاری از افراد در اثر کارهای سنگین و مستمر دچار بیماری های مختلف و پیری زودرس می شدند.

چهره های اغلب مردان و زنان در اثر کار در زیر گرمای طاقت فرسا آفتاب سوخته و چروکیده شده، موهای مردان ریخته و بسیاری از افراد دچار ناراحتی های کمر درد و دست درد بودند. چون اجازه استراحت مکفی نیز نداشتند در بسیاری موارد کار به عمل دیسک و تاندون های دست و ... کشیده می شد.

تعداد قابل توجهی تصادفات منجر به مرگ یا خسارت سنگین نیز بر اثر بی خوابی رانندگان صورت می گرفت ولی دریغ از این که چاره ای اندیشیده و یا تناسبی در کار و تعداد افراد مد نظر قرار گیرد.

پس از انقلاب ایدئولوژیک، به افراد آموزش داده می شد که همه ما هویتی نداریم و هر کس هویت خود را از رهبری می گیرد. تمامی اعضای سازمان مدیون رهبری هستند. بدون او کسی قادر به درک شرایط سازمان نیست.

افرادی که از سازمان خارج می شوند همه فاسد شده و یا دزد و قاچاقچی می شوند. همه شهدا متعلق به رجوی هستند حتی اگر کسی خواهر و برادرش قربانی شده بود به او می گفتند که این ها همه متعلق به رجوی است. هر

کسی ادعای خواهر، برادر و یا همسری شهید کند همین باعث فساد او می شود، بعدها نیز رجوی پیشرفت کرد و گفت که خانواده های شما نیز متعلق به من هستند، بد و خوبش مال من است و شما حق ندارید به آن ها فکر کنید.

زمانی که ازدواج های تشکیلاتی رخ داد، زنان حق باردار شدن نداشتند و هیچ زوجی حق نداشت پس از ورود به سازمان مجددا صاحب فرزندی شود.

تماس با خانواده اعم از پدر و مادر و بستگان درجه یک معنایی در تشکیلات نداشت و به این کار ضد ارزش گفته می شد. سال ها بود که در تشکیلات از بستگان و خانواده های خود هیچ اطلاعی نداشتیم. ارتباطات محدودی هم که در اوایل از طریق نامه و یا سالی یک بار تماس تلفنی وجود داشت توسط بخش پرسنلی (که من در آن بودم) کنترل و ضبط می شد و هیچ ارتباطی خارج از کنترل تشکیلات انجام نمی گرفت.

غیر از کانال های خبری سازمان یعنی رادیو و تلویزیون مجاهدین خلق، اجازه دسترسی به هیچ خبرگزاری یا کانال تلویزیونی دیگر را نداشتیم، بالاخص رادیو، تلویزیون و نشریات ایران که دیگر "کفر مطلق" برای سازمان محسوب می شد.

سال ها تنها محل استقرارمان قرارگاه های نظامی بود و خروج از قرارگاه تنها زمانی رخ می داد که فردی بیماری خاص داشته و می بایست او را به یکی از مراکز درمانی شهری ببرند و یا ماموریت و موضوع کاری از قبیل تردد بین قرارگاه ها و یا خرید یک سری وسایل پیش می آمد، به همین دلیل افراد زیادی برای سال ها حتی از قرارگاه ها خارج نشده بودند! افراد موظف بودند تمامی آنچه فکر می کردند را به تشکیلات گزارش نمایند و سپس به خاطر هر آنچه از منظر سازمان افکار منفی و خلاف تشکیلات بود مواخذه می شدند.



قرارگاه اشرف



روش های مقابله با فرقه ها

محمدی - سال ۱۳۹۵ انجمن نجات مرکز تهران

با شنیدن این واقعیت که فرقه های مخرب تهدید اصلی هزاره سوم به شمار می روند به فکر فرو می رویم که چه باید کرد؟ ابتدا خود و خانواده مان و سپس جامعه را چگونه محافظت نماییم؟ وظیفه ما چیست و به چه طریق می توان از این تهدید و از این بلای خانمان برانداز در امان ماند؟

معضل فرقه چیزی نیست که بتوان همچون بیماری های جسمی برای مقابله با آن و جلوگیری از صدماتش به راحتی به واکسیناسیون و یا درمان های دارویی اقدام نمود، بلکه برای فائق آمدن بر این مشکل نیاز به برنامه ریزی در سطح کلان جامعه هست و باید افراد به گونه ای در برابر این آفت مقاوم باشند که فریب ها و ترفند های رهبران فرقه ای بر آن ها کارگر نباشد.

مقاوم سازی افراد جامعه نیازمند توجه ویژه مسئولان، نهاد های دولتی، مؤسسات فرهنگی و اجتماعی و اقبال عمومی آحاد جامعه می باشد. برای جلوگیری از رشد و پیشرفت فرقه ها باید برنامه ریزی های درازمدت و همه جانبه داشت.

نخست باید سطح آگاهی مردم افزایش یابد که لازمه آن دستیابی مردم به امکانات رسانه ای، دریافت اطلاعات کافی در زمینه اعتقادات دینی و افزایش بصیرت اجتماعی است. فرقه ها با شناسایی نیازهای مبرم و حیاتی مردم به خصوص جوانان از پایین بودن سطح آگاهی های سیاسی، اجتماعی و فلسفی آنان سوء استفاده کرده و خود را به آنان نزدیک می کنند و با القای این فریب که هدفشان نجات مردم و کمک رسانی است بساط نیرنگ خود را می گسترانند. مردم و جوانان از روی ناآگاهی و نداشتن تجربه کافی جذب فرقه ها می شوند و به پیروی از آنان می پردازند و گاه با شور و ولع از اعمال، رفتار، پوشش ها و موسیقی های فرقه ای استفاده می کنند.

تقویت سطح سیاسی، فرهنگی و اقتصادی موجب می شود تا مردم کمتر جذب فرقه ها شوند. بعضی از گروه های فرقه ای با کمک های مالی به افراد نیازمند آنان را به دام می اندازند. لذا باید در بالا بردن سطح رفاه نسبی و فرهنگی مردم کوشش جدی شود.

تاسیس مراکز دینی، ترویج بینش مذهبی و بالابردن سطح سواد و دانش سیاسی، اجتماعی و دینی راه نفوذ فرقه ها را مسدود می کند. دانشمندان علوم دینی و روحانیون، اندیشه ها و مسلک های انحرافی را تشخیص داده و با آن مبارزه می کنند. علما با سخنرانی و برگزاری جلسات نقد و بررسی، ماهیت انحرافی فرقه ها را بر مردم و جوانان آشکار می سازند.

حمایت و تقویت نهاد خانواده بزرگترین مانع در پذیرش عقاید فرقه ای است. زیرا در خانواده افراد نسبت به یکدیگر عشق می ورزند و نسبت به یکدیگر تعهد دارند و در صدد کمک به هم هستند. خانواده باطل السحر جادوی فرقه ایست. با تقویت نهاد خانواده مجالی برای رهبران فرقه ها باقی نمی ماند تا بتوانند به اهداف خود برای جذب عضو اقدام نمایند.

برگزاری دوره های آموزشی برای دانش آموزان و دانشجویان به منظور آشنایی آنان با معضلات اجتماعی بخصوص تهدیدات فرقه ها و شیوه های تبلیغی شان بسیار ضروری است. برخورداری از دانش لازم در شناخت مسلک های انحرافی، قشر جوان را از گرایش به فرقه ها مصون می دارد. به عبارتی آموزش جوانان امروز، آموزش والدین آینده است.

مسئولان سیاسی، اجتماعی، آموزشی، فرهنگی، نظامی، امنیتی و قضایی کشور باید هوشیارانه مانع ایجاد، رشد و فعالیت فرقه ها شوند و تمام امکانات را در جهت شناسایی و مجازات فرقه ها به کار گیرند و اعمال و تبلیغات آنان را خنثی نمایند.

از چاپ و انتشار کتاب هایی که به آشکار یا تلویح بیانگر عقاید انحرافی هستند جلوگیری شود و در مقابل نسبت به تهیه کتاب هایی که موجب افزایش آگاهی و بینش سیاسی، اجتماعی و دینی مردم می شود اقدام نمایند و اطلاعات به سهولت در اختیار عموم قرار گیرد.

به کار گیری رسانه ها، وسایل ارتباط جمعی و فضای مجازی در جهت معرفی فرقه ها و افکار انحرافیشان بسیار مهم است و نقش بسزایی در ارتقا سطح آگاهی مردم دارد. فرقه ها برای نیل به اهدافشان که نشر افکار، عقاید و جذب افراد می باشد به تمام ابزارهای تبلیغاتی و موسیقایی متوسل می شوند ولی متأسفانه برای مقابله با آنان کم کاری شده است.



هفتم تیر، دست نفاق، کشتن سروها

محمدی - تیر ۱۳۹۵ انجمن نجات مرکز تهران

روز هفتم تیر ماه سال ۱۳۶۰، بر اثر انفجار بمبی نیرومند در سالن اجتماعات حزب جمهوری اسلامی، آیت الله سید محمد حسینی بهشتی رییس دیوان عالی کشور همراه با ده ها تن از شخصیت های سیاسی و مذهبی به شهادت رسیدند. این حادثه از جمله اقدامات تروریستی سازمان مجاهدین خلق در سالهای اولیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی می باشد.

شهید بهشتی در اجلاس دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی همراه با جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و مقامات دولتی از جمله معاونین وازرتخانه ها در حال تبادل نظر با یکدیگر در زمینه مشکلات کشور، علی الخصوص موضوع تجاوز دشمن خارجی به خاک میهن، بودند.

واقعہ تروریستی ہفتم تیر، شش روز پس از عزل ابوالحسن بنی صدر از ریاست جمهوری و یک ماه قبل از فرار وی همراه با مسعود رجوی سرکرده فرقه مجاہدین خلق بہ فرانسه صورت گرفت.

عامل انفجار هفتم تیر، فردی به نام محمدرضا کلاهی دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بود که پس از پیروزی انقلاب به سازمان مجاهدین خلق پیوست و با حفظ این عضویت، ابتدا پاسدار کمیته انقلاب اسلامی خیابان پاستور شد و بعد با هدایت سازمان، به داخل حزب جمهوری اسلامی راه پیدا کرد.

کلاهی در حزب ارتقاء یافت و مسئول دعوتها برای کنفرانسها و میزگردها و جلسات گردید. ضمن آن که مسئول حفاظت حزب نیز بود. او بمب را با کیف دستی خود به داخل جلسه حزب جمهوری اسلامی واقع در نزدیکی چهارراه

سرچشمه تهران، که اکنون به موزه تبدیل گردیده است، انتقال داد و دقایقی قبل از انفجار از ساختمان حزب خارج شد.

کلاهی پس از انفجار نیز مدتی در منزل یکی از اعضای سازمان مخفی شد و نهایتاً از طریق مرزهای غربی کشور به عراق منتقل گردید. او در عراق با یکی از اعضای سازمان ازدواج کرد. اما در ۱۳۷۰، به دنبال اعلام انقلاب طلاق در سازمان، در فهرست اعضای «مسالهدار» سازمان قرار گرفت، در ۱۳۷۲ از سازمان جدا شد و در ۱۳۷۳ از عراق رهسپار آلمان گردید اما همسرش که به فرمان رجوی از او طلاق گرفته بود در سازمان ماند. وی در حال حاضر با هویت جعلی تحت حفاظت دولت آلمان در این کشور زندگی می کند.

در فاجعه هفتم تیر علاوه بر شهید آیت الله بهشتی رییس دیوان عالی کشور، بیش از ۷۰ نفر دیگر از جمله ۴ وزیر، چند معاون وزیر، ۲۷ نماینده مجلس و جمعی از اعضای حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند. مدفن تعدادی از کشته شدگان این واقعه در بخشی از قطعه ۲۴ بهشت زهرا قرار دارد که بعداً آرامگاه شهدای هفتم تیر در آن بنا گردید.

پس از تظاهرات ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ و عزل ابوالحسن بنی صدر، فرقه رجوی هدف خود را سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران قرار داد.

تصمیم برای انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی فردای اعلام قیام مسلحانه یعنی ۳۱ خرداد ۶۰ در جمع دفتر سیاسی سازمان گرفته شد. بنا به گفته رجوی، نام رمز عملیات "الله اکبر" و زمان آن رأس ساعت ۹ شب بوده است.

دست نفاق آمد وفاق از خانه برخاست دود شقاوت از سر کاشانه برخاست

سبزواری

این واقعه خونین تأثیر عاطفی ژرفی بر جامعه نهاد و سبب اظهار همدردی گسترده و عمیق مردم با شهدای این عمل جنایتکارانه گردید. حضور مردم در تشییع پیکر شهدا موجب شد تا دفتر مرکزی فرقه رجوی به نیروهای تشکیلاتی خود دستور دهد تا موضوع دست داشتن سازمان در این واقعه برای هواداران و سایرین مخفی باقی بماند.

شهید بهشتی از دیرباز برای عناصر سازمان شناخته شده بود و آنان پی به توانایی‌ها و شخصیت برجسته وی برده بودند و ایشان را سد راه خود می دانستند. وحید افراخته از مرکزیت سازمان در اعترافات خود در سال ۱۳۵۴ می نویسد: "تقی شهرام گفته بود که «باید بهشتی را از بین ببریم... ولی چون از نظر تبلیغاتی صلاح نیست این جریان رو شود، بهتر است از روش‌های خاصی بهره گیریم و مثلاً او را با اتومبیل زیر بگیریم.»"

در کتاب «تروریسم ضد مردمی» آمده است: "این فاجعه سبب شد، مردمی که به دلیل دو سال و نیم تبلیغات سرسام آور تمامی ضد انقلابیون چپ و راست نتوانسته بودند فردی مثل شهید بهشتی را بشناسند، به خود آمده و شخصیت واقعی او را بفهمند. گویا در هفت تیر آیت الله بهشتی تولدی تازه یافت."

آن انفجار، بغض کینه و عداوت دشمنان کوردل انقلاب اسلامی بود که "نقاب نفاق" و تزویر را از چهره‌ی فرقه رجوی برداشت و آنان را رسوای همیشه تاریخ و ابدیت نمود. اگر بهشتی شهید نمی شد و فاجعه هفت تیر اتفاق نمی افتاد، رجوی بی شرم و دروغگو تا سالهای سال زیر پرده ریا و دورویی، به انقلاب اسلامی و کشور ایران خیانت می کرد، شاید تا مدت های طولانی مردم مثل هفت تیر، ماهیت کثیف وی را نمی شناختند. مسعود رجوی که با تبلیغات گمراه کننده و عامه پسند، جوانان بی تجربه را به بیراهه می کشاند و علیه ملت و به نفع دشمن متجاوز خارجی به کار می گرفت، به این زودی ها دست از سر ملت و جوانان ملت بر نمی داشت و هنوز باید خسارت می دادیم. اما لطف خدا به خاطر خون شهید بهشتی و یارانش نصیب ملت گردید و حقیقت پلید آنها برای ملت آشکار شد. این کم دستاوردی نبود، اگر چه خسارت غیرقابل جبران بود.

در هفتم تیر سروها را کشتند، آن شیر دلان حق نوا را کشتند

در آتش کفر خود پلیدان، دردا پروانه و شان جان فدا را کشتند

جوهری

خداوند در قرآن مجید وعده نابودی باطل را داده و فرموده است:

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا - (الإسراء-۸۱)

بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است!»

مسعود رجوی بعد از دستگیری در سال ۵۰ با خیانت و همکاری با ساواک علیه یاران خود مسیرش را ادامه داد و در سال های بعد نیز علاوه بر نیرنگ و خیانت، به جنایت، ترور و خشونت نیز متوسل گردید. فرقه ای که اساس آن بر پایه های خیانت و جنایت استوار باشد، حق ندارد از حقوق بشر و آزادی دم بزند.

لازم است که نهادهای بشر دوستانه به ماهیت سراسر خیانت و جنایت مسعود رجوی نظر افکنده و در جهت محکوم کردن فعالیت های فرقه اش، اقدام نمایند و همچنین برای رهایی افراد در بند این فرقه ضد بشری تلاش کنند.



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹